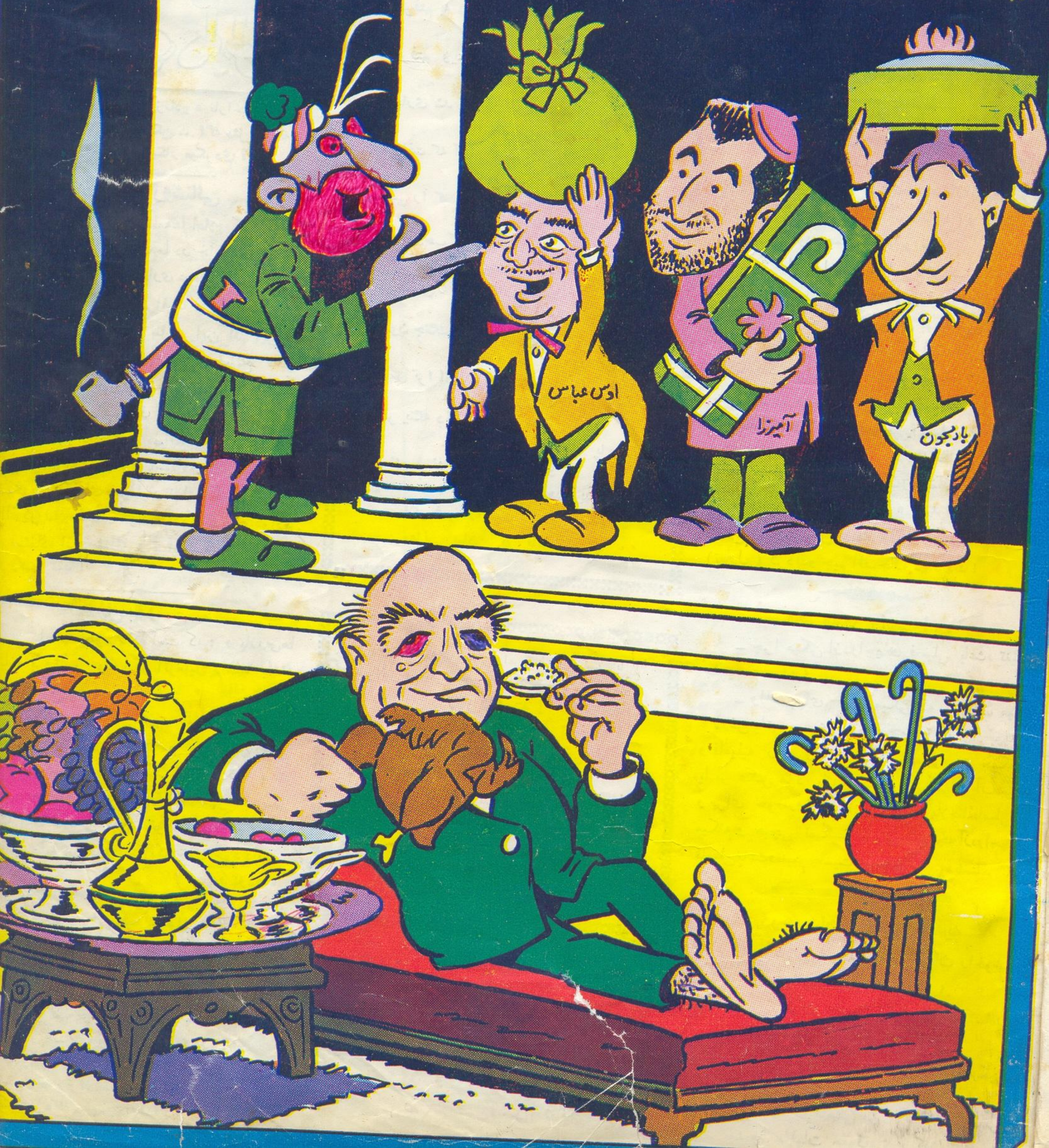


روز مادر

کجا: هدیه‌هارو برای مادر تون میبرین؟
 بچه‌ها: نه... برای «آقا» میبریم که واسه ما، هم پدره، هم مادر!





از دواج جینا با میلیونر آمریکائی بهم خورد - جراید
اصغری - جیگر ، ناراحت نباش خودم میگیرم!

مواسم تزییب!

کانون فرهنگی «ایران جوان» هفته گذشته
دعوتی ترتیب داده بود تحت عنوان انجام مراسم
«تزییب!» (یعنی زولبیاخوردن!) و تقریباً همه
مدعوین حضور بهم رسانیده بودند.

قبل از انجام مراسم «تزییب!» خواستند
«تبریق!» بعمل آورند (یعنی برق را روشن کنند!)
ولی چون نوبت خاموشی محل بود «تبریق» انجام
نشد، ناچار اجرای مراسم «تزییب» کمی به عقب افتاد
و «تصحیب» (یعنی صحبت های مفرقه!) شروع شد و
ضمن آن از «تصفیاء» (یعنی صفای آتوبوس) و
«تکمیب» و «تگربان» (یعنی «کمیا بی» و «گرانی»)
«تگوشیت» در ماه مبارک رمضان، مطالبی بمیان آمد
که با «تکفیف!» (کف زدن!) حضار مواجه گردید
و بعد هم یواش یواش مراسم «تشدید!» (پاشیدن!)
شروع شد و مدعوین هر یک زولبیا و آمیه ای «آفویل!»
(تناول) کردند و جیم الف جارا دم دادند!

رودر واسی!

- چرا میکن ازدواج های فامیلی باعث تدبیر
جنسیت میشه؟
- ولله برای این ممکن که مثلاً زن میره
«روغن نباتی» میخوره، مرد چون توی قوم و خویشی
و فامیلیه رودر واسی گیر میکنه چیزی نمیکه
یا بر عکس مرد يك همچو دسته گلی به آب نمیده
و برای خونه روغن نباتی میخوره زن ملاحظه فامیلی رو
میکنه و هیچی نمیکه... و در نتیجه ازدواج های
فامیلی باعث تغییر جنسیت میشه! «پاشتنی کار»

در میدان فوتیال امجدیه

کلانی - لایحه اصلاحی مالیات را خواندی؟
بهرادی - نه، چطور مکه؟
- نوشته بود از حقوق های «کلان»
مالیات خیلی زیاد گرفته میشه.
- تو که همش چندر قاز حقوق میگیری
برای چی میترسی؟
- آخه فامیلی من و کلانته، منم

دگلدواتر گفت: اگر آمریکا از همان ابتدا
ویتنام شمالی را با بمب اتمی نابود کرده بود
جنگ ویتنام آنقدر ادامه پیدا نمیکرد - جراید

منطق اتمی!

تو ای گلدقاطر رفیق قدیم
که مشهور هستی به عقل سلیم!
بنا جان بابا چموشی میکن
مرا از سخنها جوشی میکن
چرا اینقدر حرف بد میزنی؟
به دیوار دنیا لگد میزنی؟
چه بد دیده ای از نژاد بشر؟
که خواهی برای بشر شورش؟
گرفتم که يك نیمه خلق جهان
برفتند با حرف تو از میان
گرفتم به دل تو این دستگاه
تبی گشت از زرد و سرخ و سیاه
گرفتم ویتنام نابود شد
ز تأثیر بمب اتم دود شد
غباری شد و رفت بر کشتان
نماند از ویتنام نام و نشان
گمانت که آرام گردد زمین؟
به این فکر روشن هزار آفرین!
کسی را که طرز تفکر خطاست
سخنهای او جمله پرت و پلاست
چو صاحب خرد بر گشاید ذهن
«بندشد آنکه بگوید سخن»
تو گوئی: اگر ینگه دنیا نخست
به بمب اتم دست میزد درست
کنون چنگ، پایانش پذیرفته بود
ویتنام در غور خود خفته بود
قیاس ترا ای بی! بسا هنر!
بیان میتوان کرد نوع دگر:
اگر ینگه دنیا بفرض محال
ز بمب اتم میهدی پایمال
نه نام و نشان از عمو سام بود
«جنگ و جدل در ویتنام بود!»
اگر غیر از اینست، عالیشان!
معانی بیان تو باشد خراب



«بچه های بی مادر در «روز مادر» ناراحتند» - جراید
- پس چون، گریه نکن... آه مثل من نه پدر
داشتی نه مادر چیکار میکردی!!

عوارض روشنائی

صنف فخار در روزنامه ها اعلام کرده که با
جود آنکه کلیه تأسیسات مادر خارج از محدوده
ار دارند، معذک شهرتاری عوارض جدیدی بابت
استفاده از روشنائی و ترافیک برای محصولات
خاری وضع نموده است. بنا بر این از این پس
بداران آجر و آهک و گچ باید مصالح مورد
از خود را در محل تولید تحویل بگیرند.
با توجه به مراتب فوق صنف فخار تصمیم دارد
بگر با کامیون و وانت، مصالح به شهر حمل نکند
و از روشنائی و ترافیک به استفاده کرده باشد و
بر تری هم چاه ای جز این ندارد که عوارض
ق الذکر را حذف و عوارض دیگری بنام عوارض
عدم استفاده از روشنائی و ترافیک برای صنف
بور وضع کند!

اتومبیل بازرسی

وزیر داخله دستور داده است که: و بازرسی ها
د پیاده بروند، چون اگر اتومبیل داشته باشند
توانند به کار خود برسند.
لازم توضیح است که دستور جناب وزیر داخله
شامل تهران است که با وضع قاراشیش فعلی
فیک، سرعت اتومبیل در آن از سرعت يك
فس فسی هم کمتر است... والا در شهرهای دیگر
تومبیل های بازرسی حتی میتوان بقچه حمام خانم
هم به گرمابه برد، بازرسی که جای خود دارد.
«نوده»

- يك روزنومه با قیتر سؤال مائند
نه بود: آرام ترین منطقه تلفنی تهران در
واقع شده!

- خوب منظورش چی بود؟

- هیچی، منم میخواستم همینو بدونم.
- ولله از من میترسی، آرومترین
ناش همون منطقه ای که از 4 سال پیش
تومن و دیعه را از ساکنین اونجا گرفته
که هنوز تلفن نمیدانند!

دسه کمپانی نفت کانادایی و آمریکایی و انگلیسی با
اسرائیل در صحرای سینا قرارداد بستند - هیثم امروزی
«فیلسوف»

تغار شکسته!

ز یوی نفت، در صحرای سینا
فقاده کلک به تنبان خمسان
در آنجا جمع گشتند از سه کشور
مدیران و دبیران و رؤسایان
ز یانکیها یکی از جای برخاست
بگفتا این مثل با انگلیسان؟
تغاری بشکند ماستی بریزد
«جهان گره دبکام کاسه لیسان»

هفته آینده

«شماره مخصوص

زمستان توفیق»

۳۲ صفحه - بها: ۱۸ ریال





صاحب امتیاز و مدیر: حسن توفیق
ساعات کار: عصرها (به استثنای پنجشنبه و جمعه)
از ساعت ۴ تا ۹ بعد از ظهر

تقلی مندرجات نشریات توفیق تا یکماه پس از انتشار
در جراید و مجلات با فکر ناخذ آزاد است و کلیه حقوق
مختصراً به روزنامه توفیق تعلق دارد.

محل اداره: تهران - خیابان استانبول - شماره ۱۲۸ تلفن: ۳۳۹۶۷۳ - ۳۳۱۷۱۵ اقتباس و تقلید ممنوع است چاپ رنگین باغ سبها

انگولک بجای

✱ جوانان: دلنان میخواد جای
کدامیک از مشاهیر باشید؟

انگولکچی: جای کارلوپونتی!

✱ مرد مبارز: تخلفات داندگی
و در نتیجه میزان جرائم داندگی کاهش

یافت.
کاکا: فرقی نمیکند، عوض مالیهاتارو

زیاد میکنی!

✱ کیهان: نیکسون در کاخ سفید
مراسم دعا برپا کرد.

گیشیز خانم: لابد دعا بچون عزرائیل!

✱ اطلاعات: ژنرال یحیی خان
رئیس جمهور پاکستان از شغل خودش

ناراضی است.

انگولکچی: حاضرم جامو باهاش
عوض کنم!

✱ اراده آذر با بجان: بودجه ۴
زود تر به مجلس داده میشود.

توفیق: ... و فی الواقع باعث
خوشحالی و کلا هم میشه چون بودجه

صحبت از دوا سکناس و ددر آمد و دخرج،
و اینجور چیزا میکنه!

✱ آیندگان: نخست وزیر گفت:
ایران از کنسرسیوم هیچوقت رضایت

نداشته است.

کاکا: عوض کنسرسیوم رضایت
داشته!

✱ زن روز: آشنائی من و ناصر
از اینجا شروع شد.

انگولکچی: واخ و اخ، از چه جای
خوبی شروع شده!

✱ کیهان: رئیس دانشگاه شیراز
گفت سیاست را از دانشگاه نمیشود

جدا کرد.

ممولی: حالا که شده!

✱ هفتگی: ناپلئون چند بار با
«دزیره» عشق ورزید؟

انگولکچی: والله من دو دفعه شو
دیدم!

✱ دنیا: در هر دوره به تعداد
نمایندگان مجلس شورای ملی اضافه

میشود ولی اضافه شدن به تعداد
نمایندگان مجلس سنا مقدور نیست.

کاکا: و تنها حسن مجلس سنا همینه!

✱ زن روز: تعارف کنید.

انگولکچی: بفرما!

✱ م. م. انگولکچی:

در حاشیه مالیات بر حقوق های کلان!

در لایحه اصلاحی مالیاتهای مستقیم که تصویب کمیسیون
دارائی مجلسین نیز رسیده، برای حقوق های کلان مالیات
بیشتری تعیین کرده اند. دلیلی هم که دستگاه برای وضع
این مالیات تراشیده اینست که چون دولت موفق نشده است
جلوی حقوق های کلان را بگیرد! لذا چنین مالیاتی به
حقوق های زیاد بسته است تا از این راه مجدداً پولها به
خزانه، برگردد!

البته اگر ندانیم که کسانی که این حقوق های ماهانه
چند صد هزار ریالی را از دستگاههای دولتی میگیرند یا
کیل و وزیر و رئیس و نظر کردهای دیگری از
بنتبیل اند، و یا لااقل پوادارها و زور دارهایی هستند که
به آنها چنین مالیاتهایی را بدولت میدهند و نه دولت
اگر هم بخواهد (زورش میرسد از این گردن کلفت ها
چنین مالیاتی را بگیرد).

نظر شما را البته نمیدانم، ولی بعقیده مخلص تون کاکا
بگر فکر بسیار خوبی است (!) که دولت ببهانه «عدم موفقیت
در جلوگیری از پرداخت حقوق های کلان» بیاید به یک
فر در ماه «چند صد هزار ریال وجه رایج مملکتی»
موقوف بدهد و بعد با بستن مالیات سنگین به این قبیل
موقوف ها، قسمتی از اضافه پرداختی ها را مجدداً به صندوق
خزانه برگرداند چون این عمل فی الواقع «اکل از قفا»
یست! بلکه اقدامی است برای تولید کار! چرا که فردا

وزارت مالیاتخواه مجبور است اداره ای درست کند بنام
«اداره مالیات بر حقوقهای کلان» تا بتواند مالیات
بورد بحث را بصورت ساده تری وصول نماید. خوب این
داره طبعاً مدیر کل میخواهد، معاون مدیر کل میخواهد
رئیس اختصار، لازم دارد، «معاون اختصار» لازم دارد
همیز میخواهد. به عده ای مامور برای ابلاغ پیش آگهی
باز مندا سه، خلاصه مستخدم میخواهد، پیشخدمت میخواهد
مسافدار میخواهد، آبدارخانه لازم دارد و قس علیهذا...

پس قبول میفرمائید که سیاست دولت در این مورد در
واقع سیاست «تولید کار» است نه سیاست «اکل از قفا»!
بهر حال کاکا معتقد است که دستگاه بیاید از همین فردا
موقوف تمام نورچشمی ها و صاحبان مشاغل مورد توجه را
به سی هزار تومان و سی و پنج هزار تومان و حتی چهل و
پنجاه هزار تومان برساند تا درآمد دارائی زیاد شود!

لبته خود دستگاه هم باین نکته ایمان دارد که در هر مملکتی
درآمد مالی به بالا برود چرخهای فعاله آن مملکت راحت تر
بچرخند! و حداقل خاصیت اینکار یعنی بالارفتن درآمد
مالیه آنت است که سر سال بودجه کل «متوازن» از آب
رغی آید مخصوصاً که آن درآمد با سیستم «زیاد حقوق دادن»
«زیاد مالیات گرفتن» بدست آمده باشد!!

مردی که در قمار به چهار نفر «مفت بر» مبلغ زیادی
اخته بود مورد شامت دوستش واقع شد که چرا با مفت برها
رازی کرده ای؟ اولی مردك بدون آنکه احساس ذره ای
راحتی کند لبخندی زد و گفت: احقم چون توی اون
سی هزار تومنی که بهوشون باختیم يك دو تومنی تقلبی بود و
بچکند و بشون هم نفهمیدن!

حالا نقل مفت بر های «حقوق کلان» است که نمیدانند
توی اون چند صد هزار ریالی که در ماه «نوله» میزنند
چند درصد مالیات اضافه است و برای خود آنها بیشتر از ماهی
چند هزار تومان میخواهد ماند!... بیچاره ها واقعاً غافلند
بی خبر!... خودمانیم، بی خبری هم راستی بد درد است!
«کاکا توفیق»



بمناسبت روز مادر

تنه اوتانت - الهی جز جیگر بزنین با این
کادوهائی که آوردین!

چیستان!

جایتان خالی، شی در محفل جان پوری

عده ای بودند و میشد گفتگو از هردی

دوستی این چیستان را طرح کرد و گفت «چیست

نام آن موزی که نتوان یافت ز آن موزی تری

بای او سر بفتا بر لانه گفتار رسد

رد نخواهد شد از آنجا تا نگیرد گفتاری

بی ترجمه ماهی ازهر حوض می آرد برون

چنگ و دندان که باشد تیز همچون هنجری

بسکه با سرعت جهداو سوی گنجشک ضعیف

میلست از پهرش نمی ماند که بگشاید پری

تا نگیرد طعمه اکل، از هیچ مطبخ نگذرد

گرچه باشد طعمه اش موش ضعیف لاغری

زور این بدجنس تنها بر ضعیفان می رسد

هر کجا موشی ببیند، میشود شهر نوری

جوجه می آرد به چنگ از لانه هر مرغی

گوشت می آرد برون از دیزی هر مضاری

هر که ظلمی کرد، آخر کفیری بوند، ولی

این مرتب می کند ظلم و ببیند کفیری

گر برانی از دری این لحظه او را با کلاک

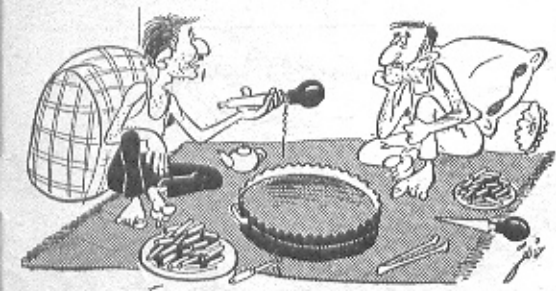
لحظه ای بعد از در دیگر برون آرد سری

میتوان گفتن که هست از دیگران باهوش تر

هر که گوید چوست نام این چنین غارتگری،

گفتش: «البته این گر به است و ز دل بخند و گفت:

«خیر، جانم، مالیات است و نه چیز دیگری!» «خروس لاری



« زغال خوراری ۱۰۰ تومان گران شد »

ترپاکی به رفیقش - بخفکی شانش، حالا

تو باک دارم باهاش، در بدر دنیا زغال

باجایزه :

نفر اول : يك سكه طلا - نفر دوم : يك سكه نيم پهلوی طلا - نفر سوم : يك سكه برنز دهشاهی (۱)

مناظره گاو و الاغ

گاو و یکرور طعنه زد به الاغ میگذازی به روی پشتت بار همگی تو بود کج و موج نبود خاصیت به سر تا پات نه ترا هست پوست ارزنده در جوابش الاغ خنده به لب گفت : ای گاو احمق بی عقل به خیالت که توی قصابی گوشت تو هست داخل یخچال؟

اندر آنجا اگر نکو نگری بجز از گوشت من نمیجوی!

در سال بموازات سرشدن هوا قیامت خاکه ذغال هم بالا میرود - کرسی داران!

ای خاکه ذغالی

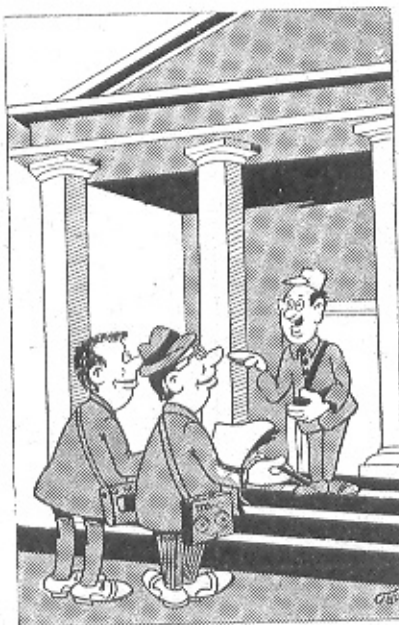
درد ز تو این پنده شرمند سؤالی تو متکبری یا که فروشنده مالی؟ از بسکه ذغال تو گرون گشته و نایاب در فصل شتا ، منقل ما ، خشکه و خالی این خاکه تو بیشترش ماسه و آبه تا کی به سر خلق خدا شیر میمالی؟ سرمای هوا را کنی هر لحظه بهانه فرخت ز اسافل پرود سوی اهالی رحمی بکن ای روی سیاهت رو بگردم! انصاف نداری ز چه رو حضرت تعالی؟ این خاکه بی قرب تو ، هم از ته انبار تبدیل به ماهین شود و خانه و قالی!

و در روز مادر :
دختر و پسر ، میروند سر جیب پدر و پولهایش را کش میروند بیخبر همه را میریزد توی جیب کادو فروشان معتبر !
تا کادو می بخرند بهای ده برابر !
بیچاره پدر ، افتد به درد سر .
و بناچار پیش عیگر در راه خانه نزول بده های شرخر و ساعتی بعد بر میگردد دست از پادراز تر دمخ و پکر
لا علاج میگردد ذکر امن بیجیب مضطر ...
و سپس میافتد روی گلیم پاره ، دمر با امید حقوق برج دیگر
پس سلام بر تو ای روز مادر
سلام بر تو ای روز مادر! «ضد ضرب»

خبر نگار خبرگزاری فرانسه در یکی از صحنه های جنگ در فرانسه کشته شد - جراید



خبر نگار خبرگزاری فرانسه - ... الو الو ، توجه فرمائید ، توجه فرمائید ، آخرین و داغ ترین خبر : اینجا ب همین الان بقتل رسیدم!



« در حالیکه صد ها هزار نفر از مردم آمریکا در جوی کاخ سفید مشغول تظاهرات علیه جنگ ویتنام بودند نیکسون در داخل کاخ سفید مراسم نماز و دعا برپا کرده بوده - جراید غیر نگار - پس خیسگون و معاوش توی کاخ چکار میکنند ؟
نکبهان - دارند نماز و حش میخوانن!

بازدید

اولی - میدونی چرا صدراعظم ویتنام دانشکده ها سرزده غیر از دانشکده الهیات؟
دومی - لابد برای اینکه دانشکده الهیات دانشجوی دختر نداشته!



شهریه مدرسه

شخصی بزحمت پولی فراهم کرد و فرزند خود را جهت تحصیل به خارج فرستاد. یکی گفت: تو با این تهیدستی را بچه ات را نمیگذاری در ایران درس بخواند؟ گفت: چه فرقی میکند ، با همان شهریه که اینجا میگیرند پسر من در خارج تحصیل میکند، تازه کمی هم ارزاق تر تمام میشود!

اظهار نظر

از کاکا این توفیق پرسیدند: فرق وعده «تو خالی» با وعده «توپر» چیست؟ گفت: چون هنوز دومی را بیچشم ندیده ام اظهار نظر نتوانم کرد!

حقوق بشر

از اوس عباس پرسیدند: «حقوق بشر» را کدام سازمان تعیین کرده است؟ گفت: آنرا نمیدانم ، ولی حقوق ما را قاطعاً تعیین کرده است!

شوهر

از پیرزنی که شوهرش در استر بیماری بود پرسیدند: اگر خدای نکرده شوهرت بمیرد چکار میکنی؟ گفت: شوهر!

سرعت عمل در ذوب آهن

عده ای از رجال استخواندار و بی استخوان! بمنظور بازدید از تأسیسات کارخانه ذوب آهن وارد اصفهان شدند . رئیس کارخانه را گفتند: اینها را برای چه دعوت کرده ای؟ گفت: برای این که آهن ها با دیدن اینها از خجالت ذوب بشوند در کار ذوب آهن سرعت عمل بوجود آید!

مصونیت

به عامورضا گفتند: مگر اعلامیه دولت را نخوانده ای که کمتر بازی قدغن است؟ گفت: من وکیلیم و مصونیت دارم!



« وزیر کشور گفت بعضی ارستورانها بجای «چوجه کباب» «بمردم» «کلاغ کباب!» میدهند - پیغام امروز مدیر و ستوران - قربان ، اینکه کار پدی نیست . ما کاری کرده ایم که مشتریها مون عوض قرار گرفتن قار قار میکنند!



« در حوالی سینا نفت کشف شد »
« موشه دایان گفت اسیران عرب را به اعراب میدهند يك وجب از خاک آنها را پس نخواهد داد »
- یارو چرا اسیرها رو میدهند ولی زمین ها رو نمیدهند ؟
- برای اینکه اسیرها خرج دارند زمین ها در آمد!



■ صفر شنبه :

ما ایرانی ها از قدیم ضرب المثلی داشتیم که میگفت :
« بخت داماد چونکه برگردد ، شب اول عروس فر گردد » !
آخرین خبر منتشره در باره زندگی زنی که هفته قبل تغییر جنسیت داد و مرد شد ، حاکیست که خانم سابق و آقای فعلی در گذشته یکبار از پای سفره عقد فرار کرده بود !

خانواده داماد که در آن زمان از فرار کردن عروس خیلی لغور و عصبانی بودند ، حالا با دهبان گردو می شکنند و ضمن تبریک به داماد خوشبخت سفره عقد گذاشتی ، می گویند :
- خدا بتو خیلی رحم کرد ... رسیده بود بلالی ، ولی بخیر گذشت !

■ یکشنبه :

در مسئله قتل عام غیر نظامیان ویتنام بوسیله سربازان ینگه نیایی آنطور که جراید امروز نوشته بودند : گویا اسم داماد جانسون هم برده شده است . عده ای از ناظران فکاهی - سیاسی چهار شاخ مانده اند که چطور شده اسم داماد جانسون را نوشته اند ...
چون آنطور که سابقه نشان می دهد یا باید بخاطر جانسون ، اسم دامادش را نمی نوشتند ، یا اگر می نوشتند اسم داماد و پدر زن هر دو را می نوشتند !

■ دوشنبه :

در آمریکا « محمد علی کلی » سلطان رینگ - سیاهپوستی که ۵ سال زندان را به شرکت در جنگ ویتنام ترجیح داد مجدداً به رینگ باز می گردد .

میگویند در طی مدتی که عنوان قهرمانی « کلی » را بعث امتناع او از شرکت در جنگ ویتنام از او سلب کردند ، فیلمهای مسابقات گذشته او از پر طرفدارترین فیلم های تلویزیونی بود .
... معلوم میشود در ینگه دنیا هر وقت دولت با کسی چپ می افتد ، مردم بیشتر بطرفش جلب می شوند !

■ سهشنبه :

اینهم از مریای شهرت و معروفیت که وقتی هواپیمائی با ۹۷ سونئین و مسافر سقوط می کند ، جراید بجای اسم آن ۹۷ نفر فقط اسم یک نفر را می نویسند که آنهم « اونا سیس » صاحب هواپیما است !

■ چهارشنبه :

بودجه سال ۳۹ علاریب به مجلس تقدیم خواهد شد و آنطور که می گویند در بودجه سال ۳۹ نهایت صرفه جویی بعمل آمده است - ببینیم تا تعریف کنیم !

ما ایرانیها عادت داریم ، تا به « خنسی » دچار نشویم در فکر صرفه جویی نیستیم ، ولی « دولت » چرا میخواهد صرفه جویی بکنند چیزی به عقل مخلص نمیرسد ... چون آنطور که خودشان ادعا می کنند وضع مالی دولت ماشاءالله هزار ماشاءالله خیلی هم باید خوب باشد !

■ پنجشنبه :

امروز مجله مخصوص بانوان نوشته بود که فرزند سوفیا حرامزاده است ، اما پزشکان روی این « حقیقت » سرپوش گذاشته اند .
پزشکانی که روی این « حقیقت » سرپوش گذاشته اند قصصی ندارند ، چون می دانند که یکی از وظایف در کن چهارم مشروطیت ما « افشای حقیقت است و اگر از هر حقیقتی بگذرند ، « اینجور حقایق » را با جان و دل و عکس و تفصیلات چاپ می کنند !

■ شششنبه :

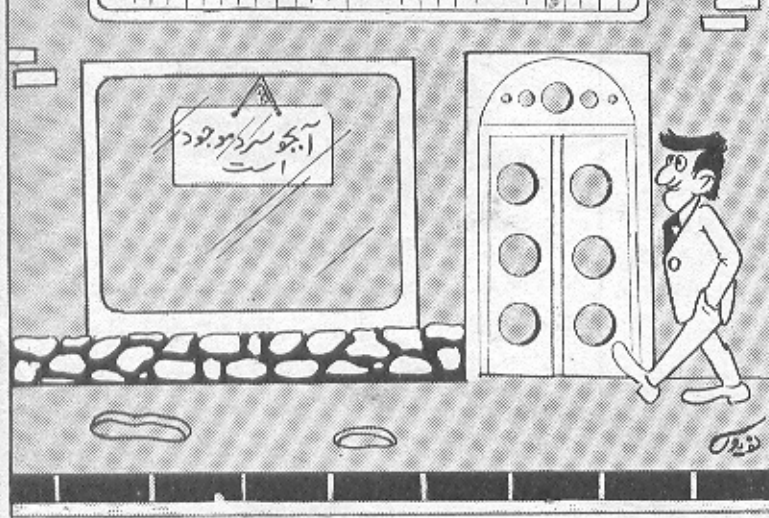
آمار بانک مرکزی نشان میدهد که « هزینه زندگی » در تهران ، از ۳۵ شهر بزرگ اروپائی کمتر است .

البته آمار بانک مرکزی دو باره « درآمد سرانه » در این شهرهای بزرگ اروپائی که روز بروز بالا میرود همچی ننوخته است ، والا میشد فهمید که چرا اهالی این شهرهای بزرگ هزینه های زیاده تر را براحتی تحمل می کنند و خورد و خوراک و پوشاک و تفریح درست و حسابی هم دارند ، ولی ماکه هزینه زندگی مان کم تر است ، باید هنوز هم وعصه آب و نان را داشته باشیم !



« مردن هکته »

کافه تریا ک



در بعضی از کافه تریاها مراد مخدوم رد و بدل میشود « بدون شرح »!

« م - شبدر »



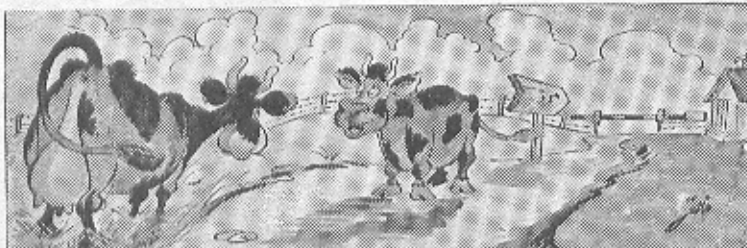
« در مجلس گفته شد : تکلیف یک « بز » به ۳ وزارتخانه محول شده است »
بر او ، بارک الله مرحبا « بز » به خود باد کن ، بگیر دست و بده « بز »
از اینکه شان ولایت بی نظیره که جات رو تخم چشم سه وزیره

گریب و آنفلوآنزا به تمام خانواده ها راه یافته است »
اگر نان و ، اگر که گوشت و ، اگر آب اگر که به شکم سیر و ، به « چرت »! خواب
اگر که تخم مرغ و شیر و خامه که فکرو ذکرش هم واس ما حرامه
وگر که روغن اعلا و ماهی که قیونش برم در بست الهی
بسوی کلیه ما ، ره نبرده خوبه باز این « گریب » بته مرده
سالی چند بار سراغ از ما میگیره تا بیشتر « قفله » شیم در لای گیره

« به وضع باغداران مرکبات شمال رسیدگی میشود »
و این مطلب بود روشنتو از آب که این فوشار و ، بعد از مرگ سهراب
زمانی میرسد لی شک به رستم که باغداران ز دست رفتند کم کم
« بلزیکها دوباره به کنگر باز میگردند »

پس از آن جنگ و منگ و کشت و کشتار لقا و فله کردن های بسیار
خیانت های افرادی چو « چومبه » تامل « گربه » شاه این « گوشت و دنبه »
و جانبازی امثال « لومومبا » برآورده شد آمال لومومبا
دوباره آقا اونجا وامیشه پاش گامه اون گامه است و آتش همون آتش

۱- « مسیر ۱۰ خط کمربندی اتوبوسرانی اعلام شد »
۲- « در هریک از خطوط کمربندی از مسازین در چند نقطه بلوط گرفته میشود »
شود پس توی هر خطی از این پس چهارتا « دوزاری » از جیب مرخص
حالا یا خوب میخواد باشه و یا زشت « گله به گله » باید رفت سر سخت
تا بعد از نصفه روز تو راه بودن تو صد ها ایستگاه « اطراق » نمودن
تازه « جنج » راه بده گر استخاره بمالصد میروسی ایشالله ، آره



« ورود گاو به ایران تحت شرایط آزاد شد » - جراید
گاو اولی - چرا برگشتی ؟
گاو دومی - آخه به شرط چاقو راه میدن !

♦ هفته آینده :

شماره مخصوص زمستان توفیق



جلسه اخیر مجلس، حسب معمول به ریاست
زی تشکیل شد. و هنوز وکلا جابجا نشده بودند
نوکر منزل آمیرزا با يك نامه و يك قابلمه خالی
در وارد شد و نامه را كه آمیرزا نوشته بود داد
ست پیازی. متن نامه چنین بود:

دریاست محترم مجلس شوربا:

اینجانب آمیرزا طبق دستور دکتور سرکوجه يك
قلم تمام نمیتوانم در سر کلاس حاضر شوم.
ضمناً قابلمه را فرستادم دستور فرماید ناهار و
ام بنده را توی آن بریزند و بمنزل بفرستند.
ارادت مند شما: آمیرزا

در اینوقت طرح جدید بادمجون وسیله مشه بایرام
قدیم شد. در این طرح عنوان شده بود كه برای
آشنائی بیشتر وکلا با يكديگر ترتیبی داده شود كه
كلای دوره اول تا دوره بیست و دوم همه در يكجا
جمع شوند و خودشان را بهمدیگر معرفی كنند!

در اینموقع ضخیمی و اوس عباس پیشنهاد كردند
طرح بادمجون موقتاً مسكوت بماند كه وکلا به ناهارشان
برسند.

این پیشنهاد تصویب شد و مجلس شوربا به جلسه
خود خاتمه داد.

پیش بینی

هوانشناسی اعلام کرده بوسیله ماشینهای جدیدی
كه وارد شده منبعدوضع هوا را برای مدت ۷۲ ساعت
پیش بینی خواهد كرد! بنظر ما اداره هوانشناسی
ولخرجی کرده و بیخودی پول چنین دستگاهی را
داده، چون با پیش بینی هائی كه «هوانشناسی» میکند
و هیچكس هم مسئول راست و دروغش نیست، ما
حاضریم ۷۲ ساعت كه سهل است، وضع هوای ۷۲
روز آینده را هم بدون دستگاه پیش بینی كنیم و
تازه پیش بینی هایمان از مال هوانشناسی هم درست از آب
هو بیاید!

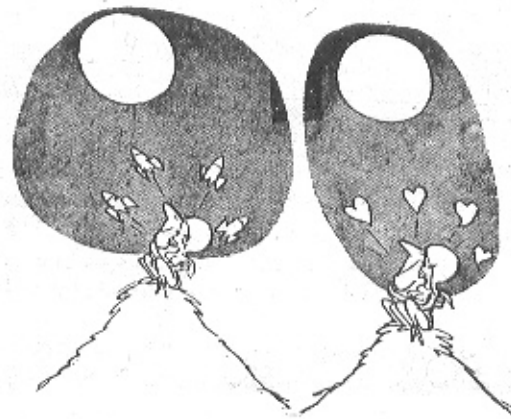


«ژاكلین و الیزابت تایلور برسر يك الماس
۵ میلیون تومنی به مبارزه پرداختند» - كیهان

اوناسیس به ژاكلین:

« عزیزم، آدم واسه به الماس بی قابلیت
۵ میلیون تومنی خون خودشو كتوف نمیکند!

گرمی ام بی رونق است، از گرمی ات دور ای امیر
خاکه ناقابل امسال است، يك من سی قران
این برای مستمندان نیست مقدور ای امیر
شهرتاری دانه در فكر حفظ ظاهر است
ورنه این اوضاع، بروی نیست مستورای امیر
لم چو دادی پشت میز خویشتن چنب شوفر
یاد كن از مفلسان لختی و عورای امیر
جامه پشمی نباشد بر تنم، از این جهت
می هود این هیكل اوراق، مور مور ای امیر
پس چه شد آن وعده ها، آن نطقها، آن قولها؟
كه به ما دادی بسی با بوق و شهور ای امیر
در جبین كشتی الطاف تو امسال هم
من نمی بینم برای خویشتن نورای امیر



امروز دیروز

چه وقت باید از شكایت صرف نظر كرد



«علیرماد» نامی از کشاورزان
قریه «خشت فارس» شكایت کرده:
«چند وقت پیش كه از كنار تخته»
با تراكتور رد میشدم يكي از رؤسا
مرا در بین راه از تراكتور پیاده كرد
و شروع كرد به كنك زدن. گفتم: چرا
میزنی؟ گفت: صدای تراكتور
مرا از خواب بیدار کرده! گفتم: میروم شكایت
میکم.

خندید و گفت: دبه هر كس میخواهی شكایت
كنی، سلام مرا به او برسان!
منهم از شكایت صرف نظر كردم!
توفیق - خوب کاری، كردی خدا بتو رحم كرد
كه شكایت نكردی!

زباله خیابان ملت

چندی پیش كه شهرتار جدید روی كارآمده فوری
اعلام كرد از این پس درسورتیكه در يك نقطه شهر
بعد از ساعت ۵ صبح زباله مشاهده شود شهرتار
ناحیه مزبور مواخذه خواهد شد. بعد از اعلام این
خبر زباله هائی كه رفتگران شهرتاری توی خیابان
ملت میریزند و روز زیادتر شد تا جائيكه ماشینها
موقع عبور ناچارند از روی زباله ها بپرند! حالا
میخواستم از جناب شهرتار خواهش كنم اگر تا بحال
شهرتار ناحیه مزبور را برای مواخذه گرفته اند،
لطفاً آزادش كنید كه بیاید و فكری بحال زباله های
این خیابان بكند؟! «مال نویس»
- به شهرتار گفتم. گفت: این موضوع به شهرتاری
مربوط نیست! چون همانطور كه از اسم خیابان معلوم
است خیابان مربوط به ملت است، خودش هم با یقینی
زباله هایش را جمع كند!

كارمند نوشته «زنان كارمند میگویند ما میخواهیم
باكت و شلواری به اداره برویم»

ما نمی فهمیم این خانمها از جان مردها چه
میخواهند؟ پست و مقام و كسب و كار را كه از
دست ما گرفتند، حق طلاق را كه گرفتند، حالا كار
بجائی رسیده كه میخواهند این يك دست كت و شلواری را
از ما بگیرند!

... ما حرفی نداریم ولی بالاغیرتاً فكری بحال
ما مردها هم بكند چون توی این سوز و سرما ما
مردش نیستیم كه بشواییم با لنگ و پاچه لخت از
خانه بیرون بیایم!

امضاء: مردی كه از مردی دیگر هیچ چیز
برایش باقی نمانده!

زگهواره تاگور دانش مجوی!

اگر هیچكس هم اطلاع نداشته باشد، داوطلبان
گنكور اطلاع دارند كه از این پس داوطلبانی كه پیش
از ۲۵ سال دارند نمی توانند در گنكور شركت كنند!
با انتشار این خبر، سرت آمیز! حشش بود كه
بجای شمر معروف

«زگهواره تاگور دانش مجوی»

بگویند:

«زگهواره تا ۲۵ سالگی دانش مجوی!»

یا مثلاً دانشگاه در آرم مخصوص خود بجای
«میسای ز آموختن يك زمان!»
بنویسند: «میسای ز آموختن تا ۲۵ سالگی»
البته اگر وزن شمر خراب شده مانمی ندارد
مقامات دانشگاهی همانطور كه مشکل گنكور را
كردند، مشکل وزن شمر را هم انشاء الله حل خواهند كرد!



در هندسه فضائی

كاكا به صدر اعظم عصائی - این یارو رو
نگیر، مخترع تصور فضائی «نان سنك» است

با جایزه
یکسال اشتراك مجانی توفیق
ششماه اشتراك مجانی توفیق
یکسال اشتراك توفیق ماهانه

نداعی معانی!

بهترین فیروزه

از بادمجون پرسیدند : بهترین
فیروزه کدام است ؟
گفت : فیروزه امیر معز !
« نیاوند - حیدری »

دروغگو

- با چی اومدی ؟
- با تاکسی .
- ای دروغگو !
« زنجان : م . شفقیان »

عوض

پسر بادمجون - بابا پس چرا ما
یکروز ماه آپولو نمیفرستیم ؟
بادمجون - منتظریم از کره ماه یک
پولو برای ما بفرستند ما عوضش بفرستیم !
« آبادان : بهمن همتی زاده »

قضا و قدر

از آمیرزا پرسیدند : به قضا و
قدر ایمان داری ؟
گفت : به قضا و قدر نه ، اما به
قضا هر قدر باشد چرا !
« بهرام »

خواب راحت

از اوس عباس پرسیدند : در
نمیت که در مجلس بودی چکار کردی ؟
گفت : خواب راحت !

سرما

از آس و پاس پرسیدند : دیشب
به خوردی ؟ گفت : سرما !
« ورامین : ن - میل سپور »

دادگاه

اولی - راشی شنیدی دالی قاشمرو
نیم تن تریاک؟ تحویل داه گاه دادن ؟
دومی - راش میگی ؟ خوش بحال
دادگاهی ها .
« عمو نوذر »



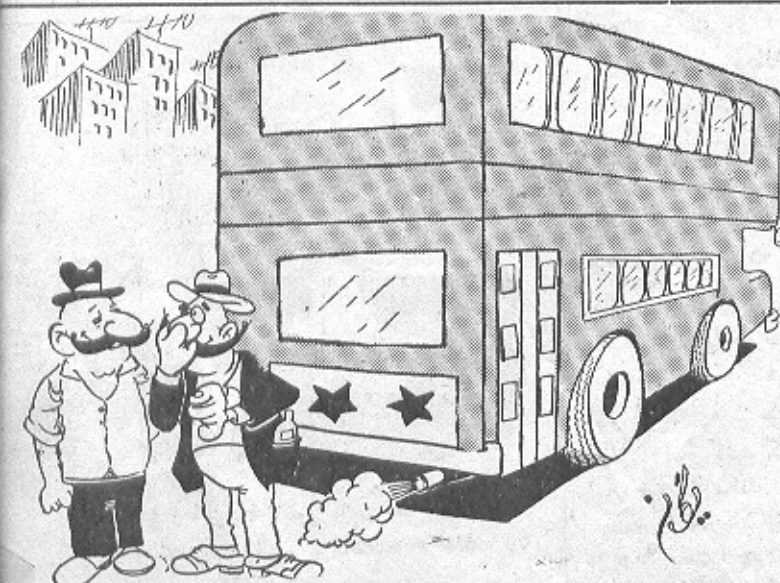
چون عازم « دبیو-شی » هشتم و هفتم است باین ژود بهما رجعت
نکنم بدینوشیله از عموم همشهریها و همشیره ای ها که موافق به ژدارکشان
نشدم خدا حافظی نموده و سلامتی همگی را آرزو میکنم .
« احمد تریاکی »

امروز



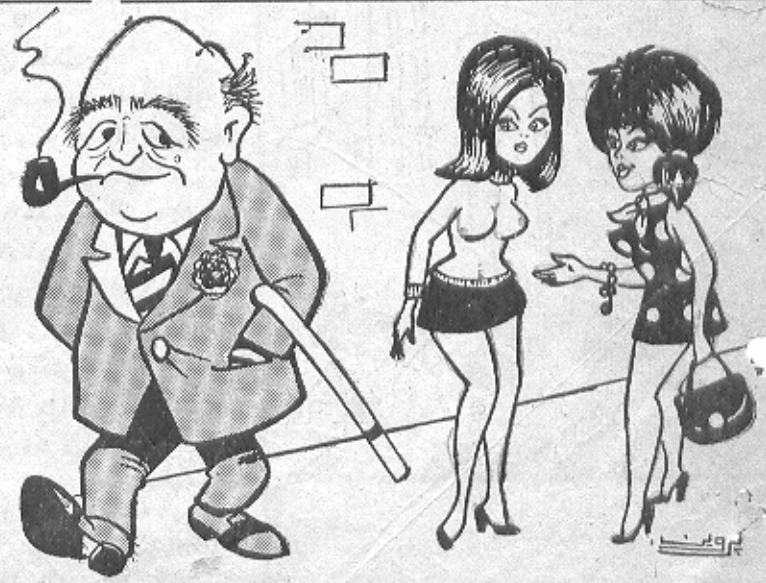
تقری پرچانه

بشر برفت ز دانش به سوی مه امروز
سوی گرات دگر تیز ، یافت ره امروز
عوض شده است گنوں شوه های عبدعقیق
رسوم کهنه شده جملگی تبیه امروز
هر کسی نگذارد سبیل چغماقی
سبیل را بزند هر کسی ز که امروز
به پای خویش نه تنها نموده زن شلوار
به سر نهند زنان جملگی کله امروز
رود به عالم افلاک هر ستاره شقایق
مکان دگر نماید به عمق چه امروز
وفور ساق سفید است و موی بور قشنگ
برون شده است زن از چهار سیه امروز
ز بسکه هیجی پر ششم هر گجا بینی
شده سر اسر گیتی چو پاشمکه امروز
برای شاعر پرچانه سوژه پیدا شد
به روزنامه چو نمود یک لکه امروز



« از عقب اتوبوسهای شرکت واحد که پا گاز میسوزند بوی گند میآید » - توفیق
جاهل اولی به جاهل دومی :

... بالاخره ما نفهمیدیم این اتوبوسها با « گاز » کار میکنند یا با چیز دیگر...



« در رضائیه دختر جوانی یک بورس مسافرت به ترکیه از هویدا
خواست و هویدا دستور داد این دختر را دور ایران بگردانند »
دختر به دوستش - حالا تو برو بگو میخوام دور ایران بگردم ، مهربانتر تر که!



■ از بین تمام مادرهائی که امروز دنیا
«روزمادر» هدایائی از فرزندان خود دریافت میکنند
دلهره ای مادر «سید محمد رفیع» متخلص به «ورفتی»
میسوزد که بجای هدیه، جرت و پرت های
تقدیم حضورش خواهد شد:

آذر چوبیست و پنج رسد روز مادر است
خوشتر ز آذر تابان ندیده
امروز ارج تو مادر به نرد من
بان آوریست گرامی زان به ندیده
هر دم لب بنهادی دهان من
زین خاطرات به رویا ندیده
فرزند را تو راد و برومند میکنی
آموختی به راست ز پی کج ندیده
مادر در لوف در نظرش هست مهر تو
وز تو عزیز تر به جهان من ندیده

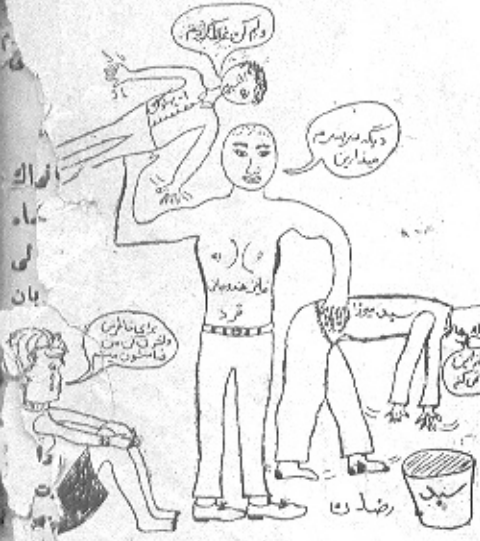
سید میرزا - والله، به خدا! به پسر، به پندیده
منهم ندیده ام مثل تو فرزندی که در این روزگار
اینجور مادر بیچاره اش را اذیت کرده باشد.

■ «آشپز که دو تا شد آش یا شور میشه بابی له»
ولی نویسنده گان لطیفه که «پای سرخ» و «الف
کاف» بیهوده «شدند لطیفه حتماً بی نمک و بی مزه»
«یکروز جوان تهری دستی به هوای پول زیاد
زندگی مرفه از دهکده اش با پای پیاده بسوی پایتخت
افتاد. سرواژه به مادرش گفت: مادر جان لطفاً در حق
دعای خیر کن. و بعد راه افتاد و رفت و رفت و رفت
رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت
که هنوز داره میرد.
سید میرزا - هی، پیری با این لطیفه تر
کردنت.

■ «رها بیات! پرت و پلاهایی است
«علی صامت» شاعر سابقه دار ما برای سید فرستاد
و دلش خوش است که شعر گفته:

با یک لقمه نان خالی دلخوشیم
با آنکه نداریم فرش وقالی دلخوشیم
فروش رفت دینک و بادیه و لنگچه بچه
خراب شد وضع اقتصادی و مالی دلخوشیم
سید میرزا - فرش وقالی و دینک و بادیه چه
ولی لنگچه بچه را بیخود فروختی، وقت شعر گفته
به دردت میخورد!

■ کار مبارزه موافقین و مخالفین آثار بی مثالی
«فایز هندیچانی فرد» نابغه النوا بیغ سید! سخت با
گرفته و «رضان» که یکی از موافقین «فایز خان»
است با کاتون زیر به جنگ مخالفین او آمده است



سید میرزا - با این کارتونی که از دست
کشیده ای مواظب باش دم پرش نری چون کارت
موش من و دهان و «دروین خان» بقیه ترا بپوش
«شاعر»



— تو که هنوز پیکاری؟
— آره اما بعضی اینک
بارون شروع بشه کار من هم
شروع میشه.
— چه کاری؟
— ماهیگیری.
— ماهیگیری؟ چه غلطی
زیادی! تازه خود ماهیگیر هاش
از پیکاری نشستن سه قاپ بازی
میکنن تو ماهیخوای ماهی بگیری؟
— خنگ خدا، اوله با من

فرق دارن... چندوقت دینگه که بارون اومد و خیا با نها
را طبق معمول سنوآتی آپ گرفت، آنوقت آبها گل-
آلود میشه... از آب گل آلود هم که میدونی خیلی
خوب میشه ماهی گرفت!
— حرف پیخودی میزنی... تو آنگه اهل دماهی
گرفتن از آب گل آلود بودی، حالا کار و پارت
آنقدر سکه بود که منتظر سول و بارون نمومندی؟
«ف - صمدی»



«در رضاییه از هویدا خواستند که دولت
اقدام به ساختن یک بیمارستان و تختخوانی
نماید و هویدا اینرا تقاضای کوچکی شمرده - جراید
مصائی (تودلش) - ... ما که تمیازیم، بذار بگیریم
پو نصدا تختخوانی میسازیم!..»

همزمان با ایران، دو سراسر جهان
«روزنامه»

مخصوص ایرانیان خارج از کشور
هفتگی - در ۲۰ صفحه - روی کاغذ مخصوص خوانی
با ارزاترین قیمت بدست خوانندگان توفیق میرسد
برای آگاهی از نرخهای جدید اشتراك «توفیق خوانی»
میتوانید با مراجعه بدفتر روزنامه «توفیق» تهران - خیابان
استانبول - یا بوسیله مکاتبه یا با تلفنهای شماره:
۳۳۹۶۷۳ و ۳۳۱۷۱۵ کسب اطلاع فرمائید.
هر هفته «توفیق خوانی» را داغ داغ بخوانید.



— همشهری!
حالا دینگه هر جای دنیا هستی، شب جمعه دو چیز
یادت نره:
دوم! روزنامه توفیق



«اولین خط جدید اتوبوسرانی از حشمتیه تا قلعه مرغی
شروع بکار کرد و قیمت بلیتش ۸ ریال است» - سچراید
اولی - فرق این خط با خطهای دیگره چیه؟
دومی - فرقش اینه که طولش دو برابر خطهای
دیگهس، قیمت بلیتش چهار برابر!

روست شعر دافسانه نیما
«بچه جوان به کامی»

مثانه!
در شبی توره، هستی که آرام
بادها آوی میخانه خورده
پشت دیوار خلوت نشسته
بر کمر دست خود را فشرده
می شود مثل شیر سمار!
«ای دل من، دل من، دل من»
ای دل از جهان غافل من
جز دو تا رشته از آب باریک
«از تو آخر چه شد حاصل من»!
کنج دیوار ویرانه این دم
«کستی ای نهان از نظر ها
ای نشسته سر و هکدر ها»
این صدا بود از پاسانی
آمد از من در آرد پدرها!
— خیل و بی گفتگو لکمه پر بند!
ای مثانه، مثانه، مثانه
ای که سنگ ترا من نشانه
ای مرا باعث درد و پیچش
همره باده های شبانه
اشک مشکم عجب گشته جاری!



«هویدا دوست دارد با مردم شوخی کند»
مصائی:
«هوسست داریم، ناشقتم، خدا گواهد!»



« هویدا در آذر بایجان خود را اهل ماکو معرفی کرد »

آذربایجانی - خیلی خوب، گیرم شما اهل ماکو، ونو
آب ما کو ؟

دعوت یزدیها از وزیر آب و برق

جناب آقای وزیر آب و برق :

بدینوسیله از جنابعالی دعوت میشود چنانچه مایل بهیاد
با تشریف فرمائی خود بشهر یزد ، بصرف شام در زیر آذر
لامپ صد شمع ، ما را قرین افتخار فرمائید ، لکن چنانچه
بعلت نبودن تورکافی، دست جنابعالی عوض ظرف سبون
خوردن ، توی کاسه آش رفت ، بنده مسئول آن نخواهم بود
« خبر فرست از یزد : بوق زده »

صد رحمت به « فسنجون » اولی !

چندی پیش ، بین «فسنجون» فعلی وفسنجان و یکی
از « فسنجون » های کرمان ، در يك محفل دوستانه ا که
بهمت یکی از بزرگان شهر بر پا شده بود ، گفتگویی
در میگردد که عاقبتش به لنگه کشش ختم میشود . جریان
واقعه از این قرار است که در مهمانی مزبور ، پس از
اینکه رفقا «سلامتی» ، سرگرمی هایشان را
زدند ، نمیدانم سر چه موضوعی کارشان بهمشاجره میکشد
که بدنبال آن دو تا همکار با مش و لگد بجان هم
میافتند که سر انجام با وساطت صاحبخانه و چند تا از
حاضرين به پایان میرسد . نا گفته نماند که در این
جریان ، دوسه تا از همشریها هم که آمده بودند
میانجیگری کنند لت و پار میشوند .

همولایتنی جان ، ترا بخدا این حضرات که خودشان
زبان همدیگر را نمی فهمند و سر هیچ و پوچ بجان هم
میافتند ، میتوانند زبان مردم را بفهمند و باری از دوش
مردم بردارند ؟
« کرمان - زرده »

برق ارزان در قومن

اهالی شهرستان قومن از مسئولان اداره ذوق و برق
خودشان خیلی دغورلد . چون این بی انصاف ها با اینکه
برقشان نور درست و حسابی ندارد معیاد هر کیلوواتش را
۵ قران حساب می کنند - یعنی ۲ قران گرانتر از جاهای دیگر.
لغفا این موضوع را بنویسید شاید دست پر قضا ،
يك گوش شنوا پیدا شد و به فریاد ما رسید . «م- قومنی»



« تلفنچی : نازك فارلجی »

مراغه

الو مرچر ، بجان قورباغه !
نباشد « سو » توی شهر «مراغه»
در اینجا آب خوردن یو خدی قارداش
همه تشن ز بقال و ز قفاش
« ع - حبینی »

شاه آباد غروب

الو مرکز ، به «شاه آباد» هستم
سه چار جای پامو با پاندهستم !
فراوخته ز بس اینجا سنگ هار
آدم از راه رفتن میشه بیزار
چه خوبه شهرتاری مثل قصاب
کند سگها رو عین گوشت ، نایاب
« خ - ت »

مشهد

الو، دارم با شیشلیک میکنم چنگ
تو کافه عرصه بر چاکر شده تنگ
یره «مشهد» کباباش مثل سنگه
اگر چه ظاهرش خیلی قشنگه
« غفوریان »

مرودشت

الو ، در «مرودشت» ، اینه دردم
دارم دنبال تخم مرغ میگردد
چو تخم لامروت گشته نایاب
دل چاکر برای آن شده آب
« ا - لاجون »

اصفهان

الو ، در شهری زیبای «صفاهون»
تولی کارخونه هر چی میکنی چون
بازم مردش به جونی تو قلیل اس
از اینرو کارگردالم علیل اس
« کارگر اصفهونی »

نهاوند

الو ، من در «نهاوند» کاکاجون
شده اسفالت اینجا درب و داغون
چنان گودالهای ما عمیقه !
که گولی خندق عهد عتیقه !
« ع - خ »

پنجاب

الو مرکز، کاکا اینجا «پنجاب»
یکلی خیف و بیطه وضع آمار
قسم بر حق تریاك و منقل
کند آمار ما ، ما را معطل

ابرقو

الو مرکز، الو ، اینجا «ابرقو» است
ستاره جای برق در حال سوسوست
و تاریکی دو چشم من شده گور
و بسکه برق اینجا هست ناچور
« م - بسیری »

بشتابید که تبریز ، لندن شد !

بمؤمنت و مبارکی قرار شد که عده ای از شهرتاران
کث از جمله شهرتار تبریز را يك ماه به لندن بفرستند
اصول اداره شهر در فرنگ آشنا شوند .
همه اهالی منتظر نشستند که جناب شهرتار از لندن
گردد و تبریز را مثل لندن کند .

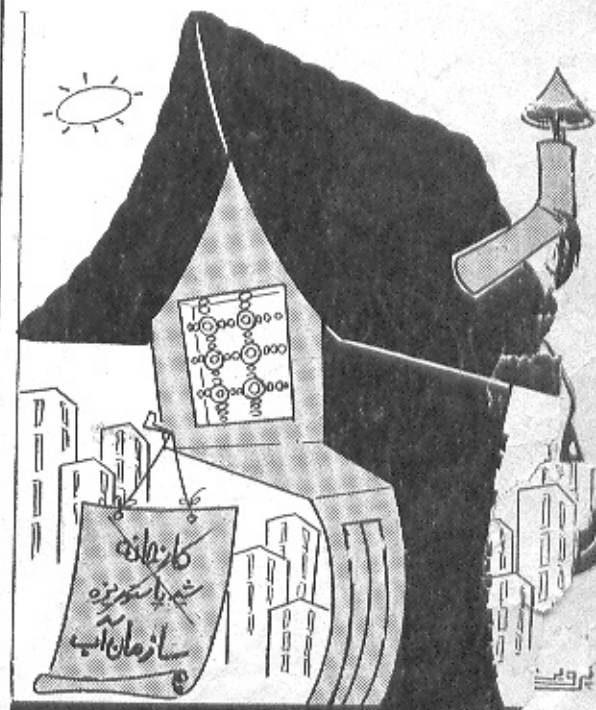
همشهری ، چشمت رو ز بد نبیند از روزی که شهرتار
ز لندن برگشته چنان بسرعت مشغول کار شده که
برشنا پیدا... شهر تبریز دارد چهارنعل بطرف «لندن»
ن ، پیش میرود و حالا ما را ترس برداشته که نکنه
بن فردا پس فردا ، تبریز چنان لندن بشود که جمبول
بوسد و ادعای مالکیت آنرا بکند !

« خبر فرست از تبریز : کوشکوب محل ،

کاهگل آماده در مشهد!

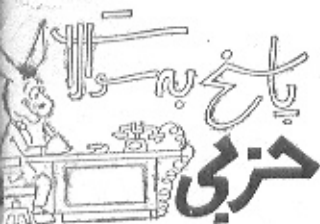
- سلام مش قاسم ، چیکار ها میکنی ؟
- دارم « کاهگل آماده » درست میکنم !
- بحق حرفهای نشفته ، کاهگل آماده دیگه چه ؟
- « چاو کباب آماده » برای پیک نیک « نشیدی ؟
- « کفمش آماده » برای آبدوخ خیار نشیدی ؟
- چرا .

- پس حالا « کاهگل آماده » رو هم بشو !
- ششتم ، ولی چاو کباب مشتری داره ، کشمش مشتری
ره ، کاهگل تو چی ؟
- کاهگل من رو دست اوناس ، میدونی ، آخه شهرتاری
هد ، دست کردن کاهگل رو جلوی ساختمان معنوع
ده ، اینه که من کاهگل آماده در بسته بندی نایلونی میسازم
کلی هم مشتری دارم !



در رضایه
است و خانه شیر پاستوریزه شیراز و تبریز بفروش می رسد .

بدون شرح !



پایخ به سوزنا حزبی

■ خزان زیردستی از رو چهارشنبه از ساعت ۴ الی ۸ بعد از ظهر در یافت کارت خود به سر مریز واقع در خیابان استانبول شماره ۱۲۸ دفتر روزنامه توفیق می کنند : محمد اسماعیل بیگی - فضل ابراهیمی - حیدر امیری - بشیر اصلا - یحیی احسانی - مهدی خونی محمد رخی .

■ « دبی » - عبدالله میرا خرن شماره « ۱۵۵۲ » : تو که زاده « اوز - AVAS » واقع در استان است می توانی اول خرن آنجا هم و این افتخاری بس بزرگ است دوجا هستی ، البته هر وقت از زادگاه خری تقاضای عضویت کرد و پذیرفتی اونوقت او « اول خرن » آنجا خواهد بود .

■ بعضی از اعضای محترم خرن شماره « ۲۶۷ » ، « خرن پرورده » خرن شماره « ۲۱۷۲ » عکس هایی برای چاپ ارسال می دارند که قبلا خرن نامه چاپ شده . امیدواریم با توضیح عده ای از خرن ها علت نشدن عکس های ارسال خود را بدانند .

■ « تبریز » - خرن قاضی اشرف است يك آدم تدبیر جسته و اقبال بشود ، ولی محال است خرن کاردار بکند و آدم بشود .

■ « تهران » - غلامرضا سور خرن شماره « ۱۴۵۱ » : مطمئن باشی حزب خرن حتی الامکان بنام نامه ها که حاوی سوآلی باشد جواب می دهد .

■ « هوشتر » - مهدی حلاج : خرن فهم کردن شما يك طویله وقت است .

اطلاعیه

کمیته خرن گیری از کلیه کسانی که تقاضای عضویت دارند و سند خرن می فرستند تقاضا می کند : همیشه همراه با سند خرن خود ، ۲۰ قطعه عکس ، ۱۰ برک و نوشتن شناسنامه یا فتوحی آن کمیته از کلیه خرنانی که لاکنون سند خرن فرستاده و از ارسال مدارک دیگر گواهی کرده با کلیه مدارک بالا فرستاده و دو نتیجه هنوز « کارت عضویت » شان صادر نشده است تقاضا دارد که هر چه زود تر مدارک موجود نیاز را بطور کامل بفرستند « کارت عضویت » شان صادر شود . ۶ - ۶ - ۱۳۵۷

تقدیم به کاکا توفیق خرن شماره ۲ « وند چموش - خرن شماره ۱۱۱ »

در طویله خوش بود دیدار خرن

خوش بحال تو که هستی یار خرن جز تو در عالم نمیداند درست خرن نگردد منحرف از راه راست داده ای تشکیل چو حزب خرن دوری از دیدار آدمها خوش است صحبت از رفتار آدمها نکن مردم آزار است و دور از عاطفه چون طویله جای شوخی گردانست هر زمانه گشته « آدم » و رشکست تا جهان باقی بود کن پیروی چر تو ای کاکا که با خرن همدمی نیست وارد هر کمی در کار خرن



خر - اگه بفهمم اینو کی به پشت من زده دماز از روز گارش در میارم !

با همکاری : ارهان تیغلی « نویسنده تریک »



خرنه مخلوق نجیبی است با گوش های دراز و نگاه های مجزون . گفتیم مخلوق نجیب چون یارهایی را که حتی شتر بسا آن هیكل رشیدش نمی توانست تحمل کند ، بار این موجود تکامل یافته می کردند ، سواری می داد ، بار می برد ، گاری می کشید ، ولی باز هدف بزرگترین توهین آدم ها بود . در گذشته بشراسم این موجود نجیب را نمی برد ، مگر موقع فحش دادن و ناسرا گفتن . اگر يك نفر کار خلافی می کرد می گفتند خرنیت کرده ، به بچه های بی تربیت فوراً لقب « کره خرن » می دادند و موقعی که آدمها ناچار می شدند در يك مجلس محترم ذکر خیری از خرن کرده باشند ، گفتن « دور از جناب » را هیچوقت فراموش نمی کردند . ولی دیگر آن دوره که خرن را با چشم حقارت می نگریدند گذشت ، امروزه خرن با تشکیل حزب خرن حق خود را بدست آورده و زنجیر اسارت را پاره کرده است . خرن امروزی دیگر آن موجود سیخونك خور چشم و گوش بسته سابق نیست . از هفته آیند سلسله مقالات ما را در باره خرن و ظلم هایی که در حق او شده می خوانید . دم باله دارد !

هموزن شما چو میدهم
اول خرن خود را بکند
و هوشن خود « دبی » بکند !



دو سند خرنیت

کمیته محترم خرن گیری :

اینجناب « حسین محمودیه » خواهانم که بدعضویت حزب خرن درآیم ، ولی هر چه فکر کردم نتوانستم دلیلی بیابم و بفرستم ، آیا همین احساس خرنیت کافی نیست ؟

شهران : « حسین محمودیه »
- احساس خرنیت یکی از دلایل خرنیت است . ولی کافی نیست و بدون دلیل هم کسی بدعضویت حزب خرن در نمی آید ، باز هم گواهی کن حتما دلیلی پیدا خواهی کرد .

★★★
سند شعری

سلام بر تو باد ای خرن دبیر مجمع خرن های این دنیا
خری هستم مطمع و ساکت و آرام
خری هستم از آن خرن ها که همچون من خرنی در این جهان کمتر شود پیدا
فکندم بار از پشتم کنون با اینهمه تمبر
اگر جائی برای عمر و جفتک پرانی - های من دارید
اگر در آن طویله از نفاق و کینه بیزارید برایم کارت را صادر و بادسم ، مبارک پاکت آفرایم برایم بفرمائید .

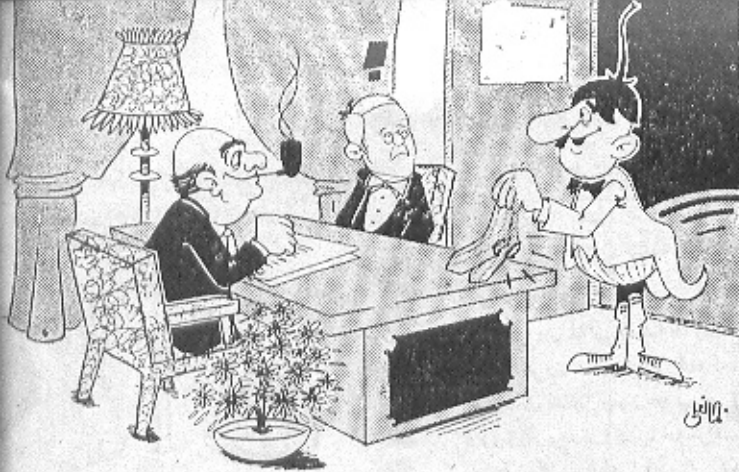
« حسینعلی مهدی »

- بیا غیز ای خرن آرام بیا در حزب خرن ، آزاد باش / دام فرستادیم کارت عضویت را و به پوستش برایت عروقهزی نیز صادر شد

« کمیته خرن گیری »

حزب خرن بهترین احزاب است هر که باور نمیکند گاب است

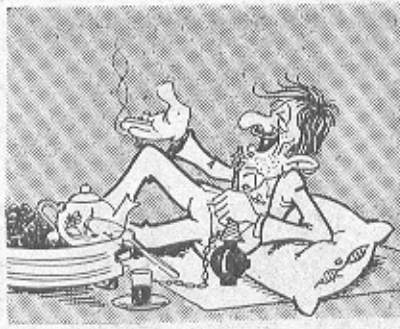
میون کلامتون عکرا! خاک آره



« آنتوان پینه نخست وزیر سابق فرانسه در تهران بانگست وزیر مذاکره کرده - چرا بادمجون به عصائی... قرون دستتون، ای فارم بدین واسه من «وصله پینه» کنه! »

شاقیناهه تریاکی!

بدنه شاقی آن منقل پر ژغال که خیزد از آن شادی و وجد و حال بیا ژودتر چای را دم بکن وژان خستگی از تنم کم بکن دو تا تول بشیار اعلا بیار که ژون عزیزت خمارم خمار بکن نشسته ژان شیرۀ خالصم که گر شیرده دیو مرشد، مرخصم! فکن پیش من صحبت از عشق یار که باشد تگاری به از صد نگار



بدنه «حقه» نو، ژنم تا دو بشت بدنه کارت شهیه را دشت من مرا بود ثروت قزون از شمار ژهرمایه و پول نقد آنچه بود آن من بقریان تریاک باد بدنه شاقی آن شیخ، با قلب شاد هر آنکش چو من گشت معتاد فور بدنه شاقی اکنون بمن شش نخود

شود کلام گرم و افتم خراب چو مرده بیفتم توی رختخواب



« يك كشيي انكليسي براي نخستين بار بميان لختي ها رفت و براي آنان موعظه كرد - چرايد لختي ها - حالا بايد به نفر رو گير آورد كه كشيي رو موعظه كه! »

ملکشیکر میون کلوم صدر اعظم در مسافرت آذربایجان عربی « تا با اصالی - ماها انطوریکه مدارعقب گي رابشت سر گذاشته ایم باید بمدار بر گرهای پیشرفته نزدیکتر شویم - هه انطوریکه معلومه شما پدره از زوردهی بیشتر میخورین تا صدارت! آنس - در حزب ایران فوین پنجره های شدنه باز شده است و ما هوای تازه را هفتشاق میکنیم - هواسرده، مواظب باشون پنجره - کا وازه به وقت نچاین! - دولت بر نامه راه سازی را ادامه

میدانم - من خود را ازین استان زرخیز - پس معلوم میشه همیشه هم از این استان، زر نمیزیره! - اگر صبر داشته باشید در آینده همه تقاضاهای شما را بر میآوریم - پس قربان، بجای ما حضرت ایوب رو خبرش کنین! - مسافرت بعدی ما همین ماه به استان سیستان و بلوچستان خواهد بود - حالا نمیشه مردم سیستان و بلوچستان رو ببخون؟! - حرفهائی را که نمایندگان مردم باید میزدند، نمایندگان دولت زدند -

خوب نمایندگان دولت هم بالاخره از شما یاد میگیرون که دست پیش را بگیرند! - ماشین آلات را بشما نداده اند که در پنبه ببیچید - آره، چون ممکنه ماشین آلات را هم آفت «کرم خاردار» بزنه! - من تمام نیازمندیهای شما را بر ساداشت کردم و قهلا نیز از آن مطلع بودم - پس تا حالا خودتونو بیکوچه علی چپ میزدین؟! - «شکر پاش: دو قلو»

البته بوسیله مقاطعة گارانی که - و بلدن! - برای جلوگیری از هجوم جمعیت به تهران، باید برنامه هائی در شهرستانها اجرا کرد - بهترین راه اینه که دور شهرستانها هم لرده بکشین! - برای حل مشکلات باید مردم را بسیج کنیم - و خودتون بشینین و تماشا کنین! - هر کس نمیتواند کار بکند - بد کنار برود، باز نشستی هم از نیست -

بسیار پس الله! - بعد، دمیته زها باید فن «منشی گری» رو بیاموزن - فعلا که اسه فن «عشوه گری» یادهاون بدن کارشون بهتر پیش میره! - مقامات استان باید اعتماد مردم جلب کنند، و روحیه آنها را بالا ببرند - آهه او نه که زبون شمارو ندارن! - ما باید راههائی برای افزایش آمد پیدا کنیم - پس حواسه همینکه اول بفکر پیش هزینه شون افتادین؟! - بیمارستان را باید بخش خصوصی

بلیت سینما «اوس عباس» و «بادمجون» تصمیم گرفتند دو تالی باهم به سینما بروند - وقتی به مقابل گیشه سینما رسیدند، «اوس عباس» جلو رفت و ضمن دادن پول به بلیت فروش گفت: لطفاً دو تا لژ بدین - وقتی «اوس عباس» بلیت را گرفت، بلافاصله «بادمجون» هم خودش را مقابل گیشه رساند و به بلیت فروش گفت: لطفاً دو تا لژ هم بمن بدین! «خیار چمبر»

بلیت سینما «اوس عباس» و «بادمجون» تصمیم گرفتند دو تالی باهم به سینما بروند - وقتی به مقابل گیشه سینما رسیدند، «اوس عباس» جلو رفت و ضمن دادن پول به بلیت فروش گفت: لطفاً دو تا لژ بدین - وقتی «اوس عباس» بلیت را گرفت، بلافاصله «بادمجون» هم خودش را مقابل گیشه رساند و به بلیت فروش گفت: لطفاً دو تا لژ هم بمن بدین! «خیار چمبر»

۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

معما
مردی بدون عینک ذره بینی حتی يك كلمه از كتاب يا كاغذ را نمیتوانست بخواند و هر وقت میخواست چیزی بخواند اول عینکش را میزد بعد شروع بخواندن میکرد. يك روز با كمال تعجب همه دیدند كه ابتدا عینك ذره بینی اش را برداشت و بعد شروع كرد به خواندن بدون اینکه يك كلمه پس و پیش یا غلط بخواند. آیا میتوانید بگوئید اینمرد چگونه میتواند بدون عینك بخواند ؟
پاسخ در شماره آینده



و نفر اسرائیلی که به اعراب اسلحه روختند دستگیر شدند - جراید
آق موشه - شا که می خواستین اسلحه بفروشین بود ما میفروختین؟!
- آخه اون شیرینتر می خریدن!

افقی : ۱- دزدیدنش عاقبت و خیمه دارد ۱- صدای سگانه ۲- یکنوع بخ تازه ازمشهد آمده ۳- ماشین چوبی ۱- قیافه گرفتن سینمائی ۴- مقداری از ونیز را آب برد - از آن موش های مکش مرگ ماست ۵- کاشی شکسته شده - نان خودمانی ۶- هرچه بخورد سیر نمیشود - چرخ انسان ۷- آلبوم شعر ۱- سوراخی در کوه ۸- اطباق ماکسی ژوپ ۱- همین جهان خودمان است ۹- میوه هزارو يك دانه ۱- گوشت اینطوری بهتر می چسبد ۱۰- ناحیه ای از نواحی پا - پستان بقا آقايان ۱



« آمریکا از وجود پرندگان برای جاسوسی استفاده می کند » - خبر گز اوپها
بزرگترین جاسوس آمریکا!

روانپزشکی

بیمار - آقای دکتر من هر شب خواب می بینم که به دختر خیلی خوشگلان لغت مادر زاد میاد توی اطاق من -
دکتر - خوب ، اینکه خواب بدی نیست -

خوابش بد نیست ، ولی میخواستم از شما خواهش کنم به کاری بکنید و قتیکه دختره وارد اطاق میشه ، در اطاق رامحکم بهم نزنه که از خواب بیدارشم!!

کار نشدنی!

دوتا گارسون مقابل میزی که يك دشتی مست در آن بخواب رفته بود صحبت میکردند :

اولی - چرا بیدارش نمیکنی ؟
دومی - تا حالا سه دفعه بیدارش کرده ام باز خوابیده -

اولی - چرا دیشو نمیگیری بندازیش بیرون ؟

دومی - اگر تا صبح هم مرتب بیدارش کنم نمیشه بندازمش بیرون ؟

اولی - چرا نمیشه ؟

دومی - برای اینکه هر وقت بیدارش میکنم ، پول میزش رو میده و باز میگیره میخوابه !



هشدار

ای تکیه زده به رول بکرسی چرم وی رفته به شب به زیر يك کرسی گرم کاری نکنی که بینی از دست تو پاک هم کرسی گرم رفته ، هم کرسی نرم !
« شوخ »

بی نمک

آمد به مغازه و نمک خواست یکی يك دختر پر ادب و جلف و کلکی گفتم که : نمک بخر فراوان زیرا حیف است کسی بود به این بی نمکی! اصفهان « مهرکش »

بده بده

برویش جهان نموده بکن قه قه قه آواز بخوان چو بیلان چه چه چه همچون ممولی نیشو واکن تا قه توفیق بخوان و هی بگو به به به! « گوجه وطنی »



قتل از اعلان یکی از کاباره ها - فرستند : محضری ،
بدون شرح!!

عمودی : ۱- غذای سدرصد ملی - گیوتین دهقان ۲- مثلا اینکه همان یارواست - معلومه خیلی مرش میشه ۳- اینهم برای خودش یکنوع چراغ است - بلندو بیقواره ۴- خودش هم تصدیق می کند - هردو پاتوق ۵- بیکار بیکار - دهان بود ، یکی از دندان های این شکست ۶- قوی دستمال می کنند - بیت ناقص ۷- بنل دست فشم است ۸- از گرفتنی های زنانه ۱- فعلا که دو جمع ما نیست ۹- ماشین مشدی مدلی - پالتوی الاغ ۱۰- از روسیاهای بنام - توی اداره مشغول کار است - « بخیار چمبر »



حل جدول شماره ۳۴

افقی : ۱- پست و تلگراف ۲- نرخ - یو - جبر ۳- ب-ب- لك اك - نا ۴- چاه - آش ۵- خرس - آبله ۶- لیته - آغا ۷- کی - کرم ۸- من - کوره - ما ۹- لیف - اس - ریش ۱۰- تاکسی تلفنی -

اسامی برندگان جدول شماره ۳۴

۱- تهران : آقای بهمن یوسفی د برنده یکسال اشتراك توفیق ماهانه ۲- اراك : آقای محمد ابراهیم امامی د برنده هشتاد اشتراك توفیق ماهانه ۳- تهران : آقای احسان عظیم زاده صدرالی د برنده یکسری سالنامه توفیق ۴- تبریز : خانم بهجت مرزبان برنده یکسری کتاب توفیق ۵- تهران : آقای احمد مرشدی د برنده يك جلد کتاب توفیق ۶- مشهد : آقای احمد آموزگار ۷- تهران : خانم شیوا جهانگیری ۸- شیراز : خانم مهناز فرهنگ مهر ۹- تهران : آقای سرهنگ میر محمد علی قاری ۱۰- تهران : خانم ایراندخت امیر قاسمی د هريك برنده یکسال سالنامه توفیق ۱ که جایزه شان از ماه آینده ارسال میشود .

عین این جوائز بسانیکه حل صحیح این جدول را بفرستند داده خواهد شد . فقط کسانی در قرعه کشی شرکت داده خواهند شد که نام و آدرس خود و شماره جدول را در روی پاکت و توی نامه نوشته باشند . نام برندگان این جدول و حل آن در پنج شماره بعد اعلام میشود .

مینه کاشنی

■ قیافه دختر خانمی که کلیه خواستگاران را رد کرده و منتظر پایان تحصیلات نامزدش است که از فرنگ برگردد و عروسی را برپا کند ، ولی خبر میرسد که نامزدش در فرنگ ازدواج کرده و دوتا بچه هم دارد !
«ح - طلاچیان»

■ قیافه معلمی که از دست دانش آموزی ذله شده و با عصبانیت بلند می شود که با مفت به کلاهش بکوبد ، ولی محصل جا خالی میدهد و دست آقامام به لبه میز میخورد !

■ قیافه محصل تنبلی که منتظر است رفقایش برای او ورقه سوالات امتحانی را بنویسند و با هزار دلهره ورقه های را از لای پنجره می گیرد ، ولی وقتی آنرا باز می کند می بیند نوشته : دست علی بهمراحت ! بیچاره «مق»

■ قیافه خانم خانه ای که منتظر مهمان است ، ولی وقتی در را می زنند و می رود باز می کند ، گدائی دستش را دراز می کند و می گوید : يك قران درواه خدا بمن عاجز كمك كنين !

■ قیافه پدری که هر وقت از پسرش می پرسد نمرة چند گرفتی پسرش می گوید ۱۸ ، ولی آخر سال می بیند پسرش يك ضرب در شده است !
« دوشیزه : خنده رو »

چه وقت می گویند : خیاط در کوزه افتاد ؟

■ وقتی که اتومبیل يك مأمور راهنمایی ، بعلی جاده را مسدود می کند !

■ وقتی که يك دکتر ، مریض می شود !

■ وقتی که خانه مأمور آتش - نفتانی دچار حریق می گردد !

■ وقتی که آمبولانس حامل مجروح ، با عابری تصادف می کند !

■ وقتی که يك « محضر دار » عروسی می کند ! «ع - ظ : یاور»

پایای سیمین بهبهانی

پیا

« نازك نارنجی »

هریز ، بر دل چاکر زغم اسید ، پیا
ز سوت هجر تو در رفت و پر کشید ، پیا
کنار زوج خود رفته و کپیید ، پیا
صدای تق درو یکنفر شنید ، پیا
ز آب پنبه وصات بکن صفید ، پیا
بر آن سرم که برایت گنم خرید ، پیا
لب گو بهر لب بنده آفرید ، پیا
شده ست ، هیکل من چون درخت بید ، پیا
بخاری ام شده قرصیت و سخت میلزم
هوای سره امان مرا برید ، پیا

به قفل بسته بغتم تویی کلید ، پیا
ز شبروانی کله ، کبوتر عقلم
نقرس ، موجر بد اخم و تنغم خانه ما
یو لاش لای درو باز کن که دفعه پیش
اطاق « کاسلی » این دل پریشان را
گنونه اول ارج است و هست پول و به
لبم چو قالب لبهای نوش تست ، خدا
میان تخت ز تنهایی و هوای خنک



« فرستنده : احمد وصال »

جوش آوردن داریم تاجوش آوردن !

راهنمایی :

بهترین راه بردن ۳۰۰ هزار تومان ، خریدن تمام بلیط های پخت آزمائی است !

« ی . ا »

« ش - ترسو »

اگر انسان دم داشت



■ اگر انسان دم داشت ، دمش حتماً يك وسیله برای تنبیه و مجازات بچه ها بود و بعضی از مردها پسر خطا کار خود را بزمین می خوابانده ندوباشان او را کتک می زدند و در

جنگهای تن بتن ، دمها هم بکار می افتادند و می شد : جنگ دم بدم !

■ اگر انسان دم داشت در رقص ، مردم دم یکدیگر را بهم گره می زدند و در این صورت رقص بهتر انجام میگرفت ! و همچنین بجای اینکه زن و مردی « بازو در بازو » یکدیگر ، راه بروند ، خیلی عاشقانه « دم در دم » راه می رفتند !

■ و بالاخره اگر انسان دم داشت حقیقتاً می توانست در مواقع خوشحالی با دمش گردو بشکند !

راهنمگی خانم !..

پسر بچه با عجله و اضطراب وارد خانه شد و به پدرش که داشت روزنامه می خواند گفت :

— باباجون ، مامان توی تعمیر گاهه میکه پول تعمیر رو شما

میدین یا خودش بده ؟

— پول تعمیر ماشین رو ؟

— نه باباجون پول تعمیر « تعمیر گاه » رو !

کاشنی

■ دوستی دارم که ادعا میکند می تواند چند ساعت تمام پای رادیو رشت بنشیند و جم نخورد ، مشروط بر اینکه در سوداخ گوشش پنبه چپانده باشد !

■ من میتوانم یکمربامادر زخم بسازم و چیزی نکویم ، مشروط بر اینکه مادر زخم هم لال باشد !
صومعه سرا : « س - رضا دوست »

■ من میتوانم از صبح تا شب همبطور جلوی تاکسی های خالی را بگیرم و ببخودی واقتخاری از اینطرف به آنطرف بروم ، مشروط بر اینکه مأمور چاهنمائی باشم .
« محمد قره »

■ من میتوانم در یکی از هتل های تهران به ۲۰ نفر شام بدهم ، مشروط بر اینکه گنج قارون داشته باشم .
« دختدره »

■ شخصی ادعا می کند که می تواند وارد مطب دکتر شود و دیناری حق ویزیت نپردازد ، مشروط بر اینکه کنتور نویس اداره برق باشد !
« ا - عسکری پور »

کی با چی؟

کی با چی محشوره :

■ ماهین : با تاز

■ هفرمند : با ساز

■ یز شک : با راز

« حسین - ط »

کی به چه کلی علاقه داره :

■ گدین وطنی : به « گل رخ »

■ کمک راننده : به « گل » پیچ

« امین الدوله »

■ صحاف به : « گل کاغذی »

« ده ولی »

کی ، چی رو چه جویدی ادامیکنه :

■ « آذر پژوهش »

■ « خوار بار » را : « خوار و بار » !

■ « تقی روحانی »

■ « الزطف » را : « اطرف » !

■ « لیروزه امیر معز »

■ « این روز نامه » را : « ای روز نامه » !

« محمد آقا »

NIVEA
Creme

کرم نیوا



— چه طور؟ اینو سرما نمیزنه؟

— نه، چون پدانشو «کرم نیوا» مالیده.



— از کجا میگی که نامزدت خیلی دوستت داره؟

— از اونجا که هر شب منو میبره «جوجه کبابی حاتم»

«رستوران حاتم»

تهران- جاده پهلوی - تلفن: ۶۲۲۲۸۱

تعبیر خواب

صدای ترسناک:

دیشب که خواب دیدم
بودم توی خواب دیدم
صدای وحشتناکی شنیده ام
و با وحشت از خواب
پریده ام تعبیرش -

چیست؟

«محمد ترسزاده»
تعبیر: یکی دو روز
دیگر همسایه بغل دستی تان
که تازه ماشین خریده شب
ساعت ۱۲ به منزل می آید و
برای اینکه شما حالی کنه
که ماشینش بوق دار شده!
چند تا بوق مهم تان میکند!

کجیل شدم!

خواب دیده ام تمام

موهای فر فریم ریخته

لچل شده ام و تعبیرش

چیست؟ دگجل موفردی،

تعبیر: چند روز دیگر

برای اصلاح به آرایشگاه

سر کوجه تان میرید و

آرایشگر یا همان ماشین

کسریک کچل را تراشیده

سر شما را اصلاح میکند

و فاتحه موهای فر فرجهان

را میخواند!

خواب با آهنگ!

خواب بودم خواب

میدیدم، دیری دیدم!

خواب دیدم دم سحر...

یارم اومد از سفر... یهواز

خواب پریدم!!...

لطفاً تعبیرش را بگوئید!

«بروجرد - مهران»

تعبیر: یکی دو روز

دیگر «دم سحر» زنگ

منزل تان بصدای در می آید و

سپور محل که یکی دوماه

است غیبت کرده می آید

آشنا تان را میبرد!

تعقیب

در خواب دیده ام

جوانی مدام توی حیاط

منزل مان موا تعقیب میکند

لطفاً تعبیرش را بفرمائید.

«منیژه خانم»

تعبیر: منیژه خانم -

چون مواظب پسر همسایه -

تان باشد - لامروت از

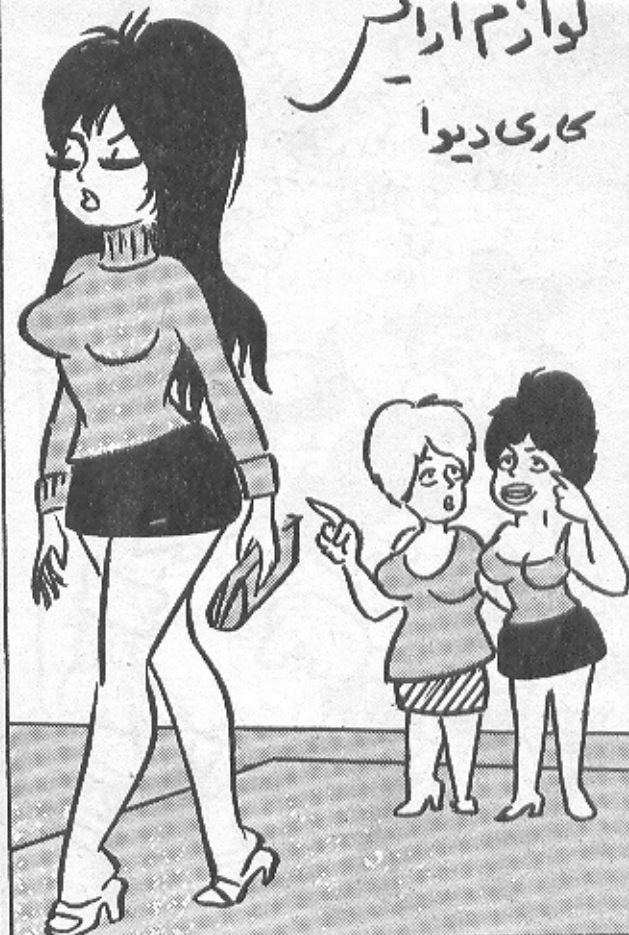
صبح تا غروب از پشت

پنجره خانه شان زاغ سیاه

شما را چوب می زند!

«برکات چغندر»

لوازم آرایش کاری دیوا



اولی - ماشالله پری خانم روز بروز جوانتر و خوشگلتر میشه!
دومی - بگو ماشالله به «لوازم آرایش کاری دیوا»
که پری خانم رو روز بروز جوانتر و خوشگلتر میکنه!



— حمیرا تا حالا سر میز غذات برات آواز خونده؟ - نه.

— برو «شکوفه نو» برات بخونه.

شکوفه نو - تلفن: ۹۵۴۰۳۳ - ۹۵۳۰۳۳

به مداوای خلق مشغولم
خودلدا نم که چیت فرمولم
باطنا هونناک چون غولم
همشین با پماد و کپسولم
توی این اجتماع مقبولم
باب میل هیبی و ژینگولم
سمبل دخل و مظهر پولم

من دوائی بنام آمپولم
بس قلب شده ست درجنسم
ظاهر آ میدهم شفا به مریض
اثر من شده ست بی اثری
ظاهر آ چونکه جعبه ام زیادت
گاهگاهی شوم بر از مرفین
بهر سازنده و فروشنده

همچو خول رجال، خاصیتی
نیست اندر وجود محلولم!

بی اشکال و با اشکال!

— برای پسر ت بالاخره کاری دست و پا کردی یا نه ؟
— والله دوسال پیش خواستم بر اش کار پیدا کنم اما داشکال تراش
کردن که چون تا کلاس ده خونده، نمیشه بهش کار داد ماهم گذاشتیم
تحصیلشو ادامه بده .
— خوب ، بعد چی شد ؟
— هیچی دیگه ، «دیهلم» گرفت و حالا بطور طبیعی یعنی بدون
«ضدضربه»
اشکال تراشی بیکاره !



— به سوآلی ازت بکنم جوابو میتونی بدی ؟
— آره ، بپرس .
— بهترین چای جهان ؟
— «چای جهان»!

زیر مثل موشه دایان یک
چشمتان را ببندید :
معلم - من دیگه حاضر
نیستم این شغلو ادامه بدم .
وزیر آموزش - برای
چی ؟ مگه چطور شده ؟
— برای اینکه حقوقم
خیلی زیاده و من حوصله
شمردن این همه پولوندارم

★★★

دختر اولی - من اصلا
نمیخواهم شوهر کنم، چون
از شوهر بدم میاد !
دختر دومی - منم مثل
تو، حتی دیروز چند نفر
از خواستگارانم با اردنگی
از خونه بیرون کردم !

★★★

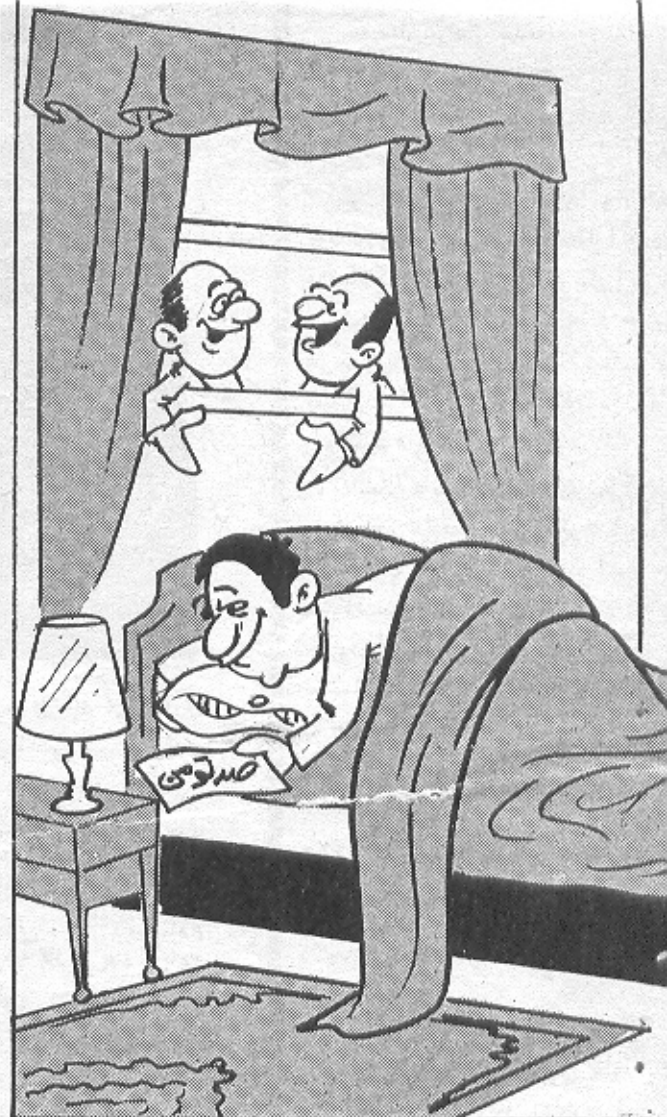
ملت - قربان خیلی
از شما متشکریم که بالاخره
تو نستین مسئله آب و برق
و نون و گوشت و تاکسی و
اتوبوس را حل کنین .
هصائی - این وظیفه
منه ، اصولا من وقتی یک
وعده میدم، تا اونوا جراث
نکنم، شبانه یونم بخوابم !

★★★

مدیر مدرسه -
قربان تمام کلاس هامون
خالیه و تعداد شاگرد هامون
هم خیلی کمه
وزیر آموزش - حالا
اینها هیچی، من نمیدونم
با اینهمه معلم اضافی که
رودستم مونده چکار کنم ؟
«خیار چمبر»

قصه حسین کورد

از تصمیمات مهمی
که برای حل مشکل ترافیک
تهران گرفته شده یکی
هم یاد دادن زبان انگلیسی
به رانندگان تاکسی تلفنی
است ! بد نیست مقامات
اداره چاهنمائی ، پس از
قراغت از انگلیسی یاد
دادن به رانندگان تاکسی
تلفنی ، آنها را وادار کنند
که داستانهای امیر ارسلان
و چهل طوطی و حسین کورد
و هزار و یکشب را هم از
یاد کرده و در مواقع راه-
بندان و پشت چراغ قرمز،
برای مسافرین تاکسی
تلفنی ترفیف کنند تا آنها
متوجه نمرة انداختن
تاکسیمتر نشوند و ضعف
اعصاب نگیرند! «زردک»



اولی - جبرگ «مرغ سعادت» خورده که شبی صد تومن زیرمتکا شه !
دومی - نه ، تو «بانک عمران» «حساب تشکیل سرمایه»
واکرده جایزه ماهی سه هزار تومنو برده !

وضع راههای کشور

راه مجلس

بطوری که مأمورین مربوطه گزارش میدهند راه مجلس که
بعلت بسته شدن راه دستنوق آباده که راه اصلی آن بشمار میرود
چند روزی مسدود بود ، بوسیله بولدوئرها لیست و با تینه
گریدهای حزب کاملاً باز شده و عبور از این راه ، برای عموم
و کلاً آزاد است .

راه صدارت آباد

راه صدارت آباد که از پنج سال پیش بروی مسافرین
گری آباد بسته شده بود ، همچنان بسته است و قطعه سنگ بزرگی
که «سنگ عصاب» نامیده میشود راه را بند آورده و بازور جرثقیل هم
از جای خودش تکان نمیخورد .

راه زاندا آباد

راه «زانده» آباد ظاهراً باز است ولی بعلت نبودن اتوبوس
با شلوغ بودن صفا و معطل ماندن در ایستگاهها ، مسافرین آن
پیاده رفتن را به سوار شدن ترجیح میدهند .

راه توفیق آباد

تنها راه با صفا و دل انگیز که همیشه و بروی همه کس باز
است راه «خرم آباد» به «توفیق آباد» است که فقط ده ریال عوارض
بابت تهمیر و نگهداری راه از مسافرین آن چه پیاده چه سواره
انصد می شود، عبور از این راه ، یکپخته تمام موجب خنده و خوشحالی
مسافر میشود !
«گل مولا»

مادر..!

د فلانی



مرا، مادر، همانست که زادی ز رنج و درد از پا افتادی
پس از چندی که چشم خود گشادی مرا با مهر بانی شیر دادی
نه شیر خشک، شیر، از شیرۀ جان

به شب چون و تنگ و تنگ نشیدی سراسیمه ز جای خود پریدی
دویدی بند قنداقم پریدی ز پایم گهنبه تر را کفیدی
لباسم را عوض کردی شتابان

چو با سحر تو برپا ایستادم براه زندگانی پا نیسادم
بشامان تو اول گفتمه دادم تو دادی هر چه لازم بود، یادم
مرا هر مشکلی شد از تو آسان

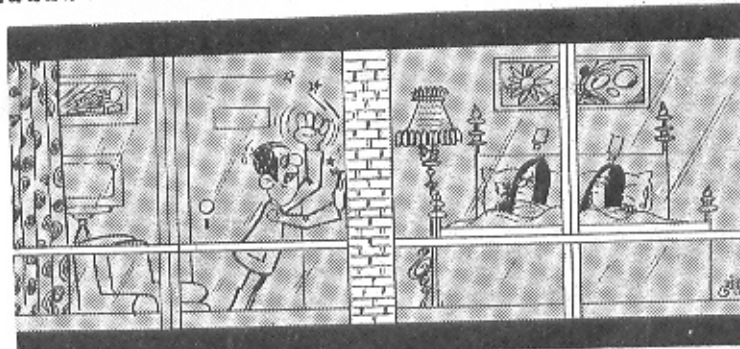
بن کردی لصیحت صبح تا شب که باشم کودکی خوب و مؤدب
بحرف یاوه نگشایم دگر لب بتن کسردی لباسم را مرتب
فرستادی مرا سوی دبستان

پسای آنهمه رنج و مرارت که فی الجمله به آن کردم اشارت
بطبعم چهره شد خوی شرارت نظر کردم برویت با حقارت
ز خود خواهی نبردم از تو فرمان

بعکس آنچه گفتی کار کردم خلاف قول تو رفتار کردم
ز نادانی ترا آزار کردم ترا از زندگی بیزار کردم
شدم من لوس و بازیگوش و شیطان

پس احترام روز مادر ز تقصیر من ای مادر تو بگذر
غلط کردم، نخواهم کرد دیگر ترا از روی نادانی، مکرر
ز کار خویشتن هستم پشیمان

نخواهم برد دیگر مهرت از یاد نخواهم زد از این پس بر سر ت داد
ترا پیوسته خواهم خوشدل و شاد ز قید رنج و درد و غصه آزاد
دلت خرم، لب پیوسته خندان



«جان لنون بیتل مشهور مجدداً به اتفاق همسرش برای حفظ صلح در جهان بدلت یکماه بهرخت خواب میروند» - جراید

مسایه دیوار به دیوار جان لنون - محض رضای خدا پاشین برین به جای دیگه به جنگ اعتراض کنون!

بقرار اطلاع، شهرکاری تهران
خواهد اسامی خیابانها را به «شماره»
بیل کند.
اگر این موضوع صحت داشته باشد
قطع خیابانی که اداره چاه نمائی
آن قرار دارد به شماره «صد» موسوم
خواهد شد. چون اداره مزبور جز «صد»
دن واه مردم واقومبیلها با نرده
پایلو و چراغ قرمز و غیره، کار
نری ندارد و خیابانش هم باید
تأ «صد» باشد.
خیابانی هم که اداره مالیاتخونه
آن واقع شده، باید شماره «۱۳»
بگیرد چون حتی رؤیت پیش آگهی -
مالیاتخونه هم «تخوست» میآورد!
ضمناً خیابانی که امجدیه در آن
دارد به «دو» معروف خواهد
و خیابانی هم که دادگستری در
واقع شده به شماره (۱۱) یازده
ظرس مساواتی که در «عدلیه»
فرمست!! و لابد خیابانی هم که
ت قارقارک در آن سکونت دارد
ست و خواهد شد زیرا شرکت قار
همیشه در مقابل اعتراضات مردم
ت «خود را نشان میدهد»
«باستانی کار»



هم درست مثل انسان خواب می بیند
جراید

بدون شرح ۱

واجد شرایط
پس من واقعاً واجد شرایطه .
واجد کدام شرایط ؟ شرایط برای
من ؟
له ، شرایط برای و بیکار بودن
م دیلمداره، هم سر بازی شو انجام
و هم از کثیف و توصیه بردن
و اون پیش میآد!

هفته آینده *

ماره مخصوص

زمستان توفیق

باصفحات بیشتر

بشرایع روز مادر...
و مناسبترین هدیه برای مادران
يك خود تراش برقی است !
نخیر، تعجب لازم نیست، ما این
را از خودمان نساخته ایم بلکه يك آگهی
حقیقی است که در روزنامه ها چاپ شده
بود علاوه بر این، ما و شما آگهی
درد بازکن برقی و دانوموبیل آخرین
سیستم و «کاباره دانینگک» و خلاصه
هر چیز با ربط و بی ربط دیگر را
بعنوان مناسبترین هدیه برای روزمادر
خواندیم و دیدیم و شنیدیم .

بنظر مابقیه مؤسسات که در گرمی
بازار روز مادر شرکت نکرده اند از
قافله عقب مانده اند، چون آنها هم
میتوانستند با هزار من سریش، کالای
خودشان را به ریش «روز مادر»
بچسباندند که من باب نمونه چند تایش
را جهت اطلاع، ذکر میکنیم :



- بهترین هدیه برای روز مادر
«کلاس انگلیسی انجمن ایران و تانزانیا»
است!

در روز مادر به مادر خود قبض
رسید هبویه کلاس انگلیسی ما راهدیه
بدهید!



بهترین هدیه برای روز مادر يك
« بسته آدامس دوما در نشان، است !
آدامس دوما در نشان، با اوزش ترین
هدیه برای جبران فداکاریهای مادر
است !



« تعمیر گاه و اتوسرویس ۹۹۹۹ »
بمناسبت بزرگداشت روز مادر، ده درصد
در کار مرز خود تخفیف داده است .
اتوموبیل مادر خود را در تعمیر گاه ما
تعمیر کنید!



مادر خود را سوار « تاکسی تلفنی » کنید!
در این دوره و زمانه فقط الرجال
تاکسی ! بهترین و گرانبها ترین
هدیه برای مادر، سوار کردن او در
تاکسی تلفنی از پیچ شمیران تا انتهای
خیابان هاشمی است !



« پنگاه ظرف گرایه بدهی کاسه چای »
روز مادر را گرامی میدارد !
برای هدیه دادن به مادر خود از ما
ظرف گرایه کنید!



خلاصه از هر طرف که حساب
کنید، «روز مادر» بنام مادر است
ولی یکام سازندگان «خود تراش»
و «دانوموبیل آخرین سیستم» و «قس
ملیها...» و «زرد آلو تنگ»



« این روزها مسئله آریاناك نقل محافل و مجالس است »

لی لی لی لی لی لی!

« سناتور متین: دفتري گفت: در مدارس درس ملل متحد داده می‌شود. — جراید

درس ملل متحد

پاشو احمد، بیاجلو، وایسا «ملل متحد» کجاست؟ کیه؟ نمیدونی؟ بله؟ بشین سرچات! تو بیا مصطفی، جواب بده چیست معنای اتحاد ملل؟ صاف ساده بگی: نمیدونم! تو جواب مرا بده، عباس! نه، توهم از جهات معلومه چون بلد نیست هیچکس آنرا! «ملل متحد» عقل سلیم قوی این سازمان پر برکت زرد و سرخ و سفید و سبز و سیاه هر یکی رشت میز بنشسته یکی از جای خویش پامیده دیگری ناگهان بجای جواب آن یکی هر دو را (طراری) دیگری هر سه را کندترین آن یکی هر چهار را یکبار! لغرض این به آن کند توهمین همه اسباب رنج و دردسرند هست زهر «نفاق» در جامش «ملل متحد!» بود نامش



« مریدا گفت در راه‌ها — آ — کا —

تجلی اخوت! در خط! اتوبوس! شرکت زائد اعلام فرموده که بزودی طولانی‌ترین خط اتوبوس را بین شمیران و شهر ری دایر خواهد کرد. بهقید کارشناسان ما اگر این مسئله، مشکل مردم را در مورد ایاب و ذهاب تخفیف ندهد اقلاً از نظر مدنیّت و قمع زیادی بیار خواهد آورد. زیرا «طولانی‌ترین خط اتوبوس» طبعاً «طولانی‌ترین صف اتوبوس» را نیز در بر خواهد داشت و عبارت ساده‌تر صف این خط طولانی آنقدر طولانی خواهد شد که شهر ری را به تخریش متصل می‌کند و در آنصورت اهالی «شهری» که يك شهر مذهبی است با اهالی «تجری» که يك شهر بیلاقی و فرفری است از نظر دعیف بودن اخوت بیشتری پیدا خواهند کرد! «ضدضربه»

نیش و نوش.

شمشیر

گفتم: شنیدی دیوانعالی کشور رأی داد که شمشیر «سلاح» محسوب نمی‌شود؟ گفتم: بنظر مخلص شمشیر اصلاً اسلحه محسوب نمی‌شود تا در باره سرد و گرمش بتوان صحبت کرد. گفتم: تو دیگر چرا چنین حرفی می‌زنی؟ گفتم: برای اینکه اگر شمشیر «اسلحه» بود، شهرهای سردر مجلس هوربا که در حدود نیم قرن است در آن بالا شمشیر بدست دارند، حتماً طی این مدت با آن، کارهایی صورت داده بودند!.. «زنیورعل»



«وزیر اصلاحات ارضی به کارکنان این وزارتخانه در شهرستانها هشدار داد که پروستایان را نامه بدست روانه تهران نکنند»

رئیس اصلاحات ارضی ایرو: «ببینم، به وقت نامه ماهه ای نداشته باشی. جراید

درس حضور و غیاب!

از دوستم که دبیر یکی از دبیرستان‌های پایتخت است پرسیدم:

«چه درسی رو در دبیرستان تدریس میکنی؟ گفت: درس حضور و غیاب!»

با حیرت پرسیدم: درس حضور و غیاب دیگه چیه؟ گفت: با این شلوغی کلاس‌ها تا دانش‌آموزان در س جابجا میشن و من حضور و غیاب بعمل میارم، ک خورده و بچه‌ها مرخص شدن! «غ - حضرتی»

— اینجا نوشته:

«همت شهر عشق را عطار گشت» اما ننوشته چه جورى؟

— معلومه دیگه با کفش «ملی»



توربین

« نیلوفر گفت: من از شب تاریک و تنهایی وحشت دارم،
- خانوم آگه میترسین من پیام تو! -
جراید»



۱- «امسال هم منتظر ماهی سفید نباشید» - آیت الله

۲- «ذغال گران و کمیاب شد»

پیرزن اولی - میگویند امسال هم ماهی سفید پیدا نمیشه؟!!

پیرزن دومی - ماهی سفید خیر سرشون ذغال سیاه هم

گیرنمید!



مربازان آمریکائی در ویتنام اهالی بک و هکنده را از زن و مرد و کودک قتل عام کردند»
«خبرگزاری آریانا»

معلم - یکی از قبایل وحشی را نام ببر

شاهره - قبیله سربازان آمریکائی در ویتنام!

